

دروود بر شنوندگان گرامی برنامه هفتگی جنبش فرزندان کوروش. من آریا آذر منش هستم و در این برنامه به همراه دوستانم کوشش خواهیم کرد تا درباره ی ساختار مفهومی و شاخصه های ایدئولوژیکی جنبش فرزندان کوروش بیشتر گفتگو کنیم. در همین راستا با مهمان گرامی برنامه جناب آقای کیخسرو آرش گرگین گفتگویی خواهیم داشت.

- درود بر شما آقای گرگین

- درود بر شما جناب آریا

- در این برنامه اگر پروانه بدهید می خواهیم که به ساختار جنبش فرزندان کوروش بپردازیم. جنبشی که بسیاری از روش های اندیشه ای و عملی نوینی را میشود گفت، با استفاده از دیدگاه ها و نظریه های شما ارائه داده است. چون بسیاری از افرادی که تازه با این جنبش یا با نام این جنبش آشنا شدند هنوز با ساختار درونی آن آشنا نشدند. از این رو است که من فکر می کنم پرسش نخست این میتونه باشه که چرا جنبشی با نام فرزندان کوروش.

- بله بله ولی پرسش بجایی خیلی ممنون که مطرح میکنید در مورد ساختار درونی اش که خب اون بیشتر جز کار من نیست و شما و دوستانتان هستید که میتوانید آن را بیشتر بشکافید و توضیح بدهید ولی در رابطه با چرایی این جنبش من فکر می کنم یک پرسش رتوریک است. یعنی پاسخش در خود پرسش نهفته است و آن اینکه این جنبش وجود دارد. این رستاخیز تمدنی ایرانیان که امروز ما یکی از موج هایش را داریم تجربه میکنیم چیزی نیست که امروز یا دیروز آغاز شده باشد امریست که از همان فردای فرو افتادن و سقوط تیسفون آغاز شده. به انواع گوناگون بروز پیدا کرده، خودش بیان کرده و تا امروز به ما رسیده. نام های گوناگون داشته. یه مدت بهش میگفتن شعوبیه. یه مدت نامش رو گذاشته بودن جنبش بابک یه مدت جنبش مازیار. همش در کل یکی هستش و اون خواست عمیق مردم ایران هستش برای خروج از تبعید تمدنی خودشون. برای خروج از گسستی که به زور از بیرون برشون تحمیل شده و بازگشت به مبانی تمدنی خودشون. شما وقتی به ادب الکبیر ابن مقفع نگاه میکنید میبینید که در همون آغاز چطور پیشینیان خودش یعنی همون ایرانیان دارای قد و اندام بزرگتری بودن و دارای هوش بیشتری بودند و اینکه در علم و دانش یک سر و گردن بالاتر بودن. و در زمان اون ایرانیان حتی از لحاظ جثه هم کوچکتتر شدند. و خب این مسئله بسیار بسیار جالب توجه ایه که در حقیقت فروپاشی و سقوط ایرانزمین رو در فیزیونومی انسان ها ابن مقفع یا روزه جستجو میکنه. در حقیقت یک نظریه پردازی میکنه در امر تباهی و من اجازه میخوام که در همینجا یک چند سطری رو از همین مقدمه ادب الکبیر از روزه بزرگ برای شما بخونم.

- خواهش میکنم بفرمائید به گوش هستیم

- روزه در برتری پیشینیان میگوید: اینچنین دریافتیم که پیشینیان دارای اندام های بزرگتر بودند. و با آن بزرگی اندام خردهایی بیشتر داشتند. همچنین دارای نیرویی سختتر بودند و با آن نیرو کارها را استوارتر انجام میدادند. درازی عمرشان بیشتر بود و با آن بهتر به اندوختن تجربه می پرداختند. ازین رو دیندارانشان در امر دین به علم و عملی فراوان تر از دینداران ما آراسته بودند. یعنی دوران زرتشتی گری را مقایسه میکنه با دوران تحمیلی اسلام. و دیندارانشان، این کاملاً دیندار را از دنیادار جدا میکنه و این اندیشه کاملاً ایران شهری هست که امر دین از امر کشورداری، نهاد دین از نهاد سیاست جدا است، و دیندارانشان نیز به همین اسلوب در سخن آرایبی و هرگونه

فضل و فزونی. و هم دریافته ایم که آنان تنها به چنین امتیازاتی که روزی و قسمتشان بود قانع نبودند. بلکه ما را نیز با خود در علوم اولین و آخرین شرکت داده با دست خویش نوشته ها و مثل هایی جاودان نیز برای ما به جا گذاشته اند. و رنج تجربه و آموختن و بکارگیری هوش و حواس را نیز از جانب ما برعهده گرفته اند. و توجه پیشینیان ما درباره دانش اندوزی به جایی رسیده بود که هرگاه دری از علم به روی ایشان گشوده میشد یا سخنی شایسته و حکیمانه میشنیدند و دسترسی به کسی نداشتند که آن را نزد وی بیاندوزند. بر صخره های و سنگ های سخت مینگاشتند مباد اجل آنها فرارسد و آن دانش و سخن حکیمانه از میان رفته و آیندگان از آن محروم شوند. اینجا روزبه کاملاً توضیح میدهم که به اصطلاح دانشگرایی ایرانیان چگونه بوده است و این انتقال دانش انقدر با اهمیت بوده که ایرانیان اهل دانش حتی اگر در سفر نیز میبودند و امری یا مسئله ای به ذهنشون میرسید و دسترسی نداشتند اون رو بر سنگ هک میکردند. خب این نگاهی است بسیار بسیار اصولی به انتقال دانش. و این گسستی که ما میبینیم بعد از حمله اسکندر بوجود میاد یا بعد از حمله اعراب بوجود میاد و میزان قابل توجهی از منابع مادی ایران رو از بین برده خب اون موقع وجود نداشته و ایرانیان بسیار بسیار براشون اهمیت داشته که آگاهی و دانش در جریان باشه و از نسلی به نسل دیگه انتقال داده بشه و خب روزبه دسترسی بسیار بسیار بیشتری داشته تازه ایران فتح شده بوده کتاب سوزی آغاز شده بوده و هنوز ایرانیان میدونستن که چی بودن و چه اتفاقی براشون افتاده. بله روزبه ادامه میدهم و میگم: این روش آنان همچون رفتار پدر مهربان درباره فرزند خود بود. پدری نیکوکار و دلسوز که مال و منالی ارزشمند گرد آورد تا فرزندانش پس از وی در راه طلب آن چیزی برعهده نگیرند و اگر در این راه گام برداشتند از دست یافتن به آن درمانده نباشند. یعنی نگاه دانشمندان ایرانی نسبت به نسل های آینده نگاه یک پدر مهربان به فرزند هست. یک پدر نیکوکار و دلسوز که مال جمع آوری میکنه که در اختیار نسل های آینده بذاره. این نگاه ایرانیان بوده نسبت به دانش و آگاهی. بعد برمیگرده به زمان خودش زمانی که ایران فتح شده میگه که: اما در این زمان تنها کوشش دانشمندان ما این است که از دانش پیشینیان بهره گیرند و نهایت احسان نیکوکاران نیز همین که از سیره و روش آنان پیروی کنند. و بالاترین بهره راویان و محدثین ما اینکه در کتب پیشینیان بنگرند. انسان که گویی با آنها به گفتگو می پردازند و از ایشان فرا میگیرند و آثار آنان را پیروی میکنند و کردار شان را سرمشق قرار داده در پی آنها رهسپار می شوند. حاصل اینکه آنچه از کتب ایشان دستگیرمان میشود، همانا گزیده آرای پیشینیان و دست چین اخبار و آثار آنهاست نه چیزی بیش از این همینطور که توجه می کنید میگه نهایت تلاش و کوششی که ما در زمان حاضر میتونیم انجام بدیم اینه که فقط به اونها نگاه نکنیم. یعنی اصلاً یک کلام هم به آنچه که اونها بهش دست یافته اند و دانشی که اونها گرد آورده اند ما نمیتونیم اضافه بکنیم و در حقیقت کوشش ما چیزی جز بازگرداندن مطالب اونها به زمان حاضر نیست. این نشون دهنده همون مسئله تباهی هست که بهتون گفتم. یعنی گسستی که بوجود اومده در حدیه که زمان حاضر، زمان فتح شدگی، زمان گشودگی ایران با زمانی که ایران بر مبنای مفاهیم تمدنی خودش ایستاده بوده اصلاً قابل مقایسه نیس. ایران زمین خورده و اونموقع ایران ایستاده بوده. و دانشمندان این زمان کاری جز نگرستن در اندام بلند دانشمندان قبل از خودشون ندارند. و ابن مقفع که در حقیقت پدر نثر عربی هست و در کنار سیبویه که گرامر زبان عربی رو مینویسه، ابن مقفع یکی از بزرگترین نویسندگان هست که نثر عربی رو پایه گذاری کرده میگوید: حقیقت آن است که ما در این گونه کتب به مطلبی برنخوریم که نویسندگان هرچه بلیغتر آن به نتیجه و مقصودی رسیده باشند که پیشینیان سبقت نگرفته بدان دست نیافته باشند.

نه در تعظیم و بزرگداشت خداوند نه در واداشتن به توجه به او و درخواست از او و نه در کوچک شمردن دنیا و بی اعتنایی به آن و نه در نگارش اصناف علم و جدا اقسام و دسته بندی اجزا و روشن ساختن راهها و توضیح معانی و مآخذ آن و نه در نشان دادن صورتی از صور ادب و نوعی از اخلاق. بنابراین چیزی از خرد و کلان امور نمانده است که گوینده ای درباره آن سخن بگوید. یعنی در حقیقت زمان خودش رو زمانی میداند در کوتاه قدی کامل. زمانی میداند در بی چیزی زمانی میداند در نداری. و زمانی که تباهی محض هست. خب این نشون دهنده چیه؟ نشون دهنده این هست که بعد از سقوط تیسپون جنبشی آغاز میشه که تلاش میکنه در بازسازی یعنی برای بدست آوردن آنچه که ایرانزمین توسط تیغ اسلام ازش ربوده شده و آن هویت و آن چیستی تمدن خودش است.

وقتی شما می پرسید که چرا جنبشه فرزندان کوروش؟ خب این نام نویی است بر امری کهن. ما به هیچ وجه نباید این تصور رو داشته باشیم که این رستاخیزی که امروز شما میبینید و این فروهرهایی که میبینید بر گردن جوانان ایرانزمین آویخته میشه و این تشنگی و این درخواست ژرف برای دانستن، برای نگاه کردن به خویشتن خویش این به هیچ وجه امر نوینی نیست و اشتباه بزرگی خواهد بود که این رو با متر سیاست بخواهیم اندازه بگیریم. من همیشه در مقاله های گوناگون اشاره کردم که مسئله ایران مسئله تمدنیه مسئله سیاسی نیست. زمین لرزه هایی که ما در سطح میبینیم، در پهنه سیاسی میبینیم، همه برآیندی هست از زلزله ای که در کف تمدن ما بوجود اومده. سوراخی که در کف تمدن ما بوجود اومده. مواد مذاب از درون این سوراخ ها از کف این اقیانوس تمدن ما میاد بیرون و در سطح ما رو دچار زمین لرزه ها و زلزله های گوناگون در سطح میکنن و هربار این خانه سیاست در درون ایران هی فرو میریزه تا زمانی که سیاست و فرهنگ و اقتصاد ایران بر روی مبانی تمدن ایران شهری ساخته و بازسازی نشود ما دائم دچار این ریزش ها هستیم. و فرقی نمیکند شما این خانه را با خشت اسلام بسازی یا با خشت مسیحیت همین اروپا یا با هر خشت دیگری. اگر این خشت برآمده تمدن ایران زمین و به اصطلاح یک برآیندی از تمدن مشرق زمین نباشد، مسلما این خانه ناستوار است. خانه لرزان است و ما به توازن تمدنی خودمان توازن از دست رفته تمدنی خود باز نمی گردیم مگر اینکه تمام اجزای این ساختمان را طوری یکدست بکنیم که با همدیگر هماهنگی داشته باشند. یعنی نیما میگه در کجای این شب تیره بیابی قبابی ژنده خویش را. یک جایی برای زیستن باشه. برای زیستن معنوی برای زیستن مادی. این چهارچوب به سقف بخوره سقف به ستون بخوره ستون به سیمان بخوره. همه اینها باید با هم یک هماهنگی داشته باشند. و ما ۱۴۰۰ سال هست که در یک برون افتادگی از تاریخ خودمون به سر میریم. و ببینید ما اگه دقیق نگاه بکنیم میبینیم که در این ۱۴۰۰ سال اسلام هر اندازه هم که کوشیده نتونسته در این خاک ریشه بکنه. تونسته خاک تمدن ما رو در بعضی جاها سترون بکنه. تونسته خاک ما رو آغشته بکنه به افکاری که برهم زنده نظم ایران شهری ما باشند ولی نتونسته این خاک رو فتح بکند. از اون اولش هم البته اسلام پیش از اینکه به فکر فتح قلوب انسان ها باشد به فکر فتح آه به اصطلاح گنجینه ایران بوده به فکر گشودن قفل خزانه ها بوده. و بعد هم به فکر سربریدن پادشاهان بوده نظامیان ایران بوده و بعد آرام آرام شروع کرده به این استعمار فرهنگی خودش رو مستولی کردن بر ذهن ها. حدود ۴۰۰ سال طول کشید تا ایران کاملاً از پا دراومد. همین کرانه های شمال ایران چند صد سال طول کشید تا تونستن مقاومت ایرانیان رو در هم بشکونن و بعد از اینکه مقاومت نظامی در هم شکست تازه مقاومت معنوی که از قبلش هم آغاز شده بودند ما وارد یک فاز دیگه ای شدیم. بله این رسیستانس ایران در برابر

استعمار اسلامی به چیزی بوده که از همون آغاز، از همون فردای قادسیه و نهاوند آغاز میشه و میاد جلو. همین روزه رو که برای شما گفتم. روزه هست. ریحانی هست. خیلی هستند در اون صده اول. میاید جلوتر ابن راوندی هست. ایرانشهری هست. مثل رازی هستند. دقیقی هست. فردوسی هستش. خیام هستش. سهروردی هستش تا حدودی. بعد بخش سیاسی داره آدمهایی مثل بابک آدمهایی مثل مازیار مثل سنباد زردشتی و ادامه پیدا می کند میاد تا زمان فرضا صفویه جنبش آذر کیوانی هستش که بعد هم در زمان صفویه اسلام یک بار دیگر ایران دوباره فتح می کنه این بار به صورت شیعیان باز هم با تیغ همان طوری که اسلام سنی با تیغ گسترده شد اسلام شیعی هم با تیغ گسترده شد. این اسلام همیشه حقیقت اش را بر روی شمشیرش حک کرده. و در این مسئله هیچ وقت تغییری حاصل نشده. همانطور که عرض کردم خدمتون در زمان صفویه هم جنبش ادامه پیدا میکند. میاد جلو در زمان قاجا. دوباره یک اوجی میگیره آدمایی مثل میرزا فتحعلی آخوندزاده مثل میرزا آقای کرمانی هستند. میاد زمان پهلویها که معرف حضورتان هست. هدایت، کسروی، امیر مهدی بدیع تا میرسه به این نسل تا میرسه به خود شما و بنابراین وقتی ما می گویم چرا فرزندان کوروش فرای این نام که در حقیقت روح زمان ما هستش. بازبانی کوروش از زمان پهلویا شروع شد و امروز ریشه پیدا کرده. در اون موقع دستگاه دیوان سالاری ایران این کار را انجام داد و فتح الباب کرد نه فقط دق الباب. و امروز تبدیل شده به یک جنبش همگانی. بنابراین دیگه مسئله سیاسی نیست. بلکه یک مسئله تمدنی هست. ولی همونطور که گفتم فرای نام ما باید به درونمایه بیانیشیم. درونمایه اش همون ۱۴۰۰ سالی که خدمتون عرض کردم. ۱۴۰۰ سال ایستادگی در برابر از خود بیگانگی که از برون، از غرب به ما تحمیل شده. این امریست که بسیار باید بهش دقت کرد. و وقتی میگم غرب چون اسلام یک دین غربی ست. اسلام درسته که در جغرافیای شرق تا حدود زیادی گسترش پیدا کرده ولی اسلام شاخه شرقی مسیحیت هست تمام مبانی اش از درون مسیحیت برون آمده و آیینست همگن و هم گوهر با مسیحیت و نسبت به تمدن ما امریست کاملاً غربی و زمانی هم که اسلام وارد ایران شد درهای ایران رو نسبت روی غرب گشود و خیلی مسئله مهمی هست جناب آریا

- البته یک پرسشی که الان به ذهن من رسید درباره همین نام جنبش که الان ما میبینیم در امروز در دنیای امروز فرهنگی و سیاسی ایرانیان و برای رسیدن به یک آزادی و آبادی در آینده بسیاری از واژه های غربی استفاده میشه مثل سکولاریسم مثل دموکراسی و لیبرالیسم و بسیاری از ترکیب هایی که از داخل اینها بیرون میاد. و هیچ کدوم از اینها هنوز اصلاً شناخته شده نیست و به عبارتی با همون توضیحی که دادید به هیچ وجه ربطی به ریشه های بنیادی ایرانشهری ندارند هیچکدوم از اینها. این رو میخوام بگم که جنبش فرزندان کوروش با این نامگذاری به نوعی خودش رو کاملاً سوا کرده از اندیشه ها و ایدئولوژی های غربی

- کاملاً درسته این به اصطلاح موتوی ما یکی از شعارهای جنبش این است که در ایران با ایران به ایران بیندیشیم. یعنی در هر سه بعد با ایران. مفهوم ایران باید روی میز ایران باشد. و تا زمانی که ما در درون ایران با ایران برای ایران ایران نیاندیشیم نمیتوانیم اصلاً درک بکنیم که غرب چیست؟ یکی از مسائلی که من فکر میکنم مهم هست که بهش پرداخته بشه اینه که اگر هم میخوایم غرب رو بفهمیم برای فهمیدن غرب نخست باید از غرب خارج شد. چون ما در حقیقت دچار غرب شدیم مبتلا شدیم با اسلام. این دادوستد یک دادوستد سالم که نبوده که. یک دادوستدی که دوتا سوژه نشسته باشن اینور اونور میزن و یک گفتگوی آزادانه رو انجام داده باشند. خیر یک زناشویی بدیهه که بر اثر تجاوز شکل گرفته و یک حرامزادگی تمدنی رو با خودش بوجود آورده. و

خب این به اصطلاح تحمیل و این تجاوزی که از غرب توسط اسلام نسبت به ایران روا داشته شده ادامه پیدا میکنه میاد فرقی نمیکنه غرب اسلام یا غرب مسیحی. حتی اینجا من یک پراتز باز بکنم مسیحیت نخستین جنگ صلیبشو با ایران انجام داد و در کنار اسلام. ما توی سپاه تازه مسلمانان اون زمان یک چیزی حدود ده هزارتا کشیش مسیحی شمشیر میزدند. با کودتایی که شیرویه کرد که میدونید شیرویه مسیحی بود هم مادرش مسیحی بود هم خودش مسیحی بود و در حقیقت سالها بود که مسیحیا شروع کرده بودن در ایران میسیون کردن و همونجوری که روم رو فتح کردن میخواستن ایران رو هم فتح بکنن دیگه. و نتونستن. هرچقدر کردن نتونستن ولی به هر حال با فرستادن مریم به درون این داستان و با کودتایی که شیرویه کرد یک پادشاه مسیحی در ایران اومد دیگه و این شیرویه تمام موبدان رو قتل عام کرد. نه تنها موبدان رو بلکه تمام شاهزاده هایی که حاضر نشدن مسیحی بشن. همه شاهزاده های زرتشتی رو هم سر برید و این یزدگرد رو فرستاده بودن اون سر ایران و قایمش کرده بودند به هر حال دیگه یکی از آخری ها بود و دیدن که اصلا دیگه نمیتونن کنترل بکنن. چون همینجوری به اصطلاح قتل اتفاق می افتاد در تیسفون و هیچ دولتی سر پا نمی ماند. کاملاً شیرازه مملکت از هم پاشیده بود و چون الیت رو هم کاملاً سر بریده بود از بین برده بود. همان کاری که اسکندر هم کرد. بعد این منتها اتفاقی که افتاد برخلاف روم که مسیحیان سپاه روم رو هم توانستند فتح بکنن توی ایران ارتش مقاومت کرد. رستم اینا وایستادن آنها مسیحی نشدند. بدنه نظامی ایران زرتشتی موند ولی بسیار بسیار ما صدمه خیلی بزرگی خوردیم دیگه یعنی واقعاً تصورش امروز برای ما سخت است. یک کودتای به تمام معنا اتفاق افتاد بسیار بسیار ویران کننده. در این پیرامون سیاسی و دینی بود که اسلام سر بر آورد و در همان سوره روم محمد می گوید. چون محمد هم از تو دل مسیحیت اومد بیرون دیگه زنش خدیجه مسیحی بود و امروز ما می دانیم که بخش های مهمی از قرآن به اصطلاح ترجمه متون سریانی است. و یک قرآن شناس و سامی شناس معروف هم البته با نام مستعار مینویسه آقای لوکسنبرگ روی این زمینه کار کرده و تئوری بسیار بسیار البته حدود صد سال پیش این مسئله مطرح شده بوده ولی ایشون اومده اینو کاملاً مدونش کرده و ما الان در یک تغییر پرادایم در درون قرآن شناسی به سر میبریم. و میگه که اصلاً اسلام یک شاخه ای از مسیحیت هست. باری توی سوره روم محمد مطرح میکنه که چون روم شکست خورده بود از ایران و مطرح میکنه که شما ناراحت نباشید شما دنیا رو خواهید گرفت و خدا بهتون کمک میکنه و، یعنی ما دیگه و موفق خواهید شد. و چون اون به اصطلاح سران قوم قریش اونها ایرانی بودن. اونها به اصطلاح جزو لابی ایران بودن. یه بخش دیگه هست توی حجاز اون لابی روم بودن. که خدیجه و اینها جزو اون بخش بودن و این توی سوره روم هم در حقیقت محمد جزو لابی مسیحیت داره عمل میکنه. البته اون خب محمد به ذهنش هم نمیرسید که بخواد تیسفون رو بگیره که. منظورش این بود که در حقیقت داشت نوید میداد که یا خط میداد که چون قبیلۀ خودش رو اون مدینه و اینا رو میخواست بگیره که ولی ما به شما کمک میکنیم شما برید ایران رو بگیرید. که روم خب همیشه تجاوزگر بوده. در حقیقت میخواست لابی مسیحیت باشد. و خواسته اش برای کنترل بیشتر از بر روی همان حجاز از آن بیشتر نبود ولی خب یک سری اتفاقاتی افتاد که در همه جنگ ها اتفاق می افتد و این داستان گسترش بیشتری پیدا کرد. در هر صورت وقتی اینا پاشون هم کشیده شد به درون ایران هزاران هزار مسیحی در معیت تازه مسلمانان شمشیر می زدند. بنابراین اینکه گفتم اولین جنگ صلیبی مسیحیت بر علیه ایران بوده و در کنار اسلام بر علیه دین زرتشت ایران زرتشتی به این علت تاریخی هستش که خدمتون عرض کردم.

- اگر پروانه بدید پرسش دوم رو که برای برنامه این هفته در نظر گرفتیم این هست که پس از فهمیدن اینکه چرا جنبشی با نام فرزندان کوروش و بستگی و پیوستگی همیشگی اون با ریشه های بنیادین ایرانشهری، این جنبش از چه شاخصه های ایدئولوژیکی استفاده میکنه؟ یا به عبارتی شاخصه های ایدئولوژیکی و اندیشه ای جنبش به صورت کلی چی هستن؟

- بله به این پرسش هم میپردازیم منتها توی پرسش قبلی که شما اشاره کردید نسبت به سکولاریسم و لیبرالیسم و اینکه جنبش فرزندان کوروش در حقیقت در یک جدایی در یک به اصطلاح استقلال اندیشگی از این ادبیات از این اصطلاحات سیاسی که رواج پیدا کرده بین ایرانیا خودشو تعریف میکنه و میفهمه. اگه اجازه بدید رو اونجاها یه مقدار بیشتر من بحث رو بشکافم.

من بخاطر همین بردم عقب که نشون بدم که افتراقی که وجود دارد و این ترمینولوژی که الان شده فرق نمیکند ترمینولوژی اسلامی باشد. ترمینولوژی به اصطلاح لیبرالی لیبرال دموکرات. اینا جفتش غربی است. کل ترمینولوژی روشنفکری ایران ترمینولوژی غربی هستش و اصلا با این ترمینولوژی شما نمیتوانید گره های تاریخی ایران را باز بکنید. چون این پیچ و مهره به همدیگه مچ نیستن. اینا به هم نمیخورن. شما برای اینکه یک متن رو شالوده شکنی بکنید، اول باید گرامر درون اون متن رو بشناسید. حداقل این روشنفکری ایران اینو باید از این پسامدرن ها یاد گرفته باشه که چجوری یک متن رو بخونن. وقتی شما بخواید با مفاهیم غربی حالا چه اسلامی چه مسیحی بخوای متن تمدن ایران رو بخونی، این متن تبدیل میشه به یه متن دادائستی. بی معنی میشه همه چیش بهم میریزه. ولی اگه نگاه ایرانشهری داشته باشید و با به اصطلاح کروموزوم های فرهنگی ایرانزمین آشنایی داشته باشید و ژنتیک فرهنگشو بشناسید این متن کاملاً معنی داره. شما بخواید با جان لاک یا با هابز یا با ماکس وبر حالا هر کدوم از اینا با مفاهیم سیاسی اینها بخواید شاهنامه رو بخونید خب اصلاً نمیشه. یا نامه تنسر رو بخواید مثلاً با پوپر بخونید. نشدنیست. شما نمیتونی یدونه و کابولار سیاسی رو برداری بیاری بذاری رو یه جایه دیگه سوار بکنی که اصلاً با همدیگه خوانایی نداره. اصلاً سر خوبی و بدیش هم من کاری ندارم. اصلاً غرب خیلی کوچکتتر از اینهاست که بخواد ایران رو بفهمه. این که بجای خودش. ولی فارق از ارزشگذاری فارق از ارزش دآوری که داریم، اصلاً از لحاظ روش شناختی غلطه. شما باید یک متن رو از درون خودش بفهمی بخونی. بازسازی بکنی متن رو. تا زمانی که این کار رو نکنی هی از بیرون بخوای یه اینپوتی رو بیخود بخوای بهش تحمیل بکنی خب اون متن دچار سرگیجه میشه. فشار مفهومی که شما بر متن وارد میکنید متن رو دچار تورم می کند. و ما با این تورم روبرویم توی ایران هی می آیند یه سری بلند میشن دو تا کتاب میخوانند نمیدونم بعد هم موجه دیگه. یه مدت نمیدونم امسسررز و نمی دانم از این حرف ها زمان شریعتی. یهو فرضاً متن های مارکسیستیه بعد یهو میان میروند مثلاً آن فرانسویه آقای هانری کوربن هست. یهو چیز میشوند میروند یقه سهروردی را میگیرند بعد یهو پوپر میاید. بدانید؟ مده دیگه مده. بعد تبدیل میکنن ایران رو به موش آزمایشگاهی و به اصطلاح هی ذوق آزمایی میکنند. همش هم با یک ذهن ترجمه زده. خب روشنفکری ایران کلاً یک طبقه بسیار بسیار بنجل هستن. ولی این که چرا ما با سکولاریسم مخالفیم. چرا با لیبرالیسم با دموکراسی مخالف هستیم بخاطر اینکه فرقی نمیکنه یعنی شما چه ایران رو لیبرال دموکراتیکش بکنید چه دموکراسی اسلامیش بکنید چه سکولار سبزش بکنید چه نمیدونم شریعتی وار ادارش بکنید چه سروش وار ادارش بکنید. هر کدوم از این بلاها رو سرش بیارید از خودش تهیش کردید. این لیبرال دموکراسی رو من واپسین حمله

اسکندر میدونم یعنی اون کاری که نه اسکندر توانست برش چیره بشه نه محمد توانست برش چیره بشه و نه حتی کسان دیگه ای که بعد از اونها اومدن و خودشون رو در ایران آزمودن خب اینها به این صورت الان میخوان انجام بدن. یعنی وقتی شما ایران رو لیبرال دموکرات بکنید تبدیلیش کردید به یک مکدونالد بزرگ تبدیلیش کردید به یک کاریکاتوری از مغرب زمین. یک کاریکاتوری از لیشت نوشتاین یک کاریکاتوری از بلژیک و از کیستی خودش تهییش کردید. فارق از اینکه حالا ما اصلا نیمخوایم بحث بکنیم که این دموکراسی چه نکبت بزرگی هست. اصلا خود مفهوم دمو، دمو یونانی. خود مفهوم کراتسیا. دمو یعنی به اصطلاح اون مردم. در صورتی که اصلا مردم یا رتوم ایرانی با دمو یونانی آنتی کاملاً متفاوت هست از یک جنس دیگه هست. ما همینجوری سوری بخوایم ترجمه بکنیم میشود مردم. یا کراتسیا میشود به اصطلاح اداره کردن شهریاری، کنترل کردن، گرداندن پهلوی رانیدن. همه اینها رو هم الان بگذاریم کنار. خب دموکراسی در طول تاریخ چه بوده است؟ و امروز چی هست؟ یه زمانی اینا میخواستن ایران رو با مسیحیت فتحش بکنن نتوانستن. یه زمانی به اسلام میخواستن فتحش بکنن خب تا حدود زیادی موفق بودن. توی اینا همش غرب میاد دیگه. یه زمانی آمدند با استعمار. توی ۲۰۰ سال گذشته ایران به یک سوم خودش تقلیل پیدا کرده. این گربه یک گربه بیمار. اصلا مرزهای ما مرزهای بیمار هستن. شیرو برداشتن کردن گربه حالا بعدش هم میخوان بکننش موش. این پروسه موش سازی ایران هم اسمش هست فدرالیسم. ناسیونالیسم گربه ست. فدرالیسم موشه دیگه. در صورتی که هر جفتش غلط هستش. و بله الان هم اومدن با این مسئله سکولاریسم و لیبرالیسم دموکراسی و این چیزها که اصلاً هیچ رفت و بستی به تمدن ما نداره بعد خود این سکولاریسم هم که الان علمش کردن و من وقتی میبینم تمام دشمنایی که ایران تو این صد سال گذشته داشته همشون الان زیر پرچم سکولاریسم جمع شدن از حزب توده بگیرید تا بقایای مصدق و از اون طرف این ملی مذهبی ها و نهضت آزادی و جدیداً روجوی و مجاهدین هم سکولار شدن و خلاصه هر کسی که یه نیشی تونسته به ایران بزنه امروز سکولار شده. خب این نشون دهنده این هست که صحبت سر مفاهیم اصلاً نیست. صحبت سر دهن کجی کردن نسبت به ایرانزمین. و صحبت سر پافشاری بر نفهمیدن. بنابراین هیچ انگیزه ای در ما نیست که بخوایم اصلاً خودمونو با اینا اندازه گیری بکنیم. اصلاً این روشنفکری و دستاوردهای فکریش در سطحی نیستن که آدم بخواد مهم اینا رو بدون. به هیچ وجه. کل روشنفکری ایران یک آدم نداده بیرون. یک آدم که فکری از خودش داشته باشه. و اینو با شناخت کامل من دارم خدمتون عرض میکنم.

- و به عبارتی میشه گفت تمام این مفاهیم غربی از سکولاریسم گرفته تا مونارشسیسم پارلمانتاری یا بسیاری از مفاهیم دیگه

- اونم خیلی چیز مزخرفیه. یعنی چی مونارشسیسم پارلمانتاری

- تمام این ابزار رو من به صورت خیلی عامیانه و سمبولیک اگر بخوام بهش اشاره کنم میشه گفت مانند یک خطکش سانتیمتری ۱۰ سانتیمتری هستش که از یک فروشنده ای به نام غرب دست این روشنفکران ایرانی داده شده برای اندازه گیری پیکر چند هزار کیلومتری ایران. یعنی چیزی هست که به هیچ وجه همخونی نداره با بزرگی پیکره این کشور و این فرهنگ. میشه گفت واقعاً ابزارهایی هستن که به هیچ وجه به پیکر این سرزمین نمیخوره.

- کاملاً درسته. ببینید روشنفکری ایران با هر دو تا پاش خارج از بوم فرهنگ و تمدن ایران به سر برده. کل

دیسکورس این روشنفکری رو شما در نظر بگیرید میتونید خلاصه اش بکنید در این چیزی که در آوردن به نام جدال بین سنت و مدرنیته. خب این خیلی چیز بنجلیه. اصلا یک نگاه انتقادی نسبت به این مدرنیته ندارند. و میان سنت رو دمونیزه اش میکنند. دیوسان نمایش میکنند. بعد تازه سنت رو هم چی میگیرن؟ تازه سنت رو هم سنت ایرانشهر نمیگیرن که. اصلا نمیشناسن این ایران رو که. سنت رو هم به اصطلاح میگیرن شرع مبین اسلام. میگن اون سنت و مدرنیته هم که خب چیزیه که خب از غرب اومده دیگه. یعنی دعوا رو وقتی شما نگاه میکنید، دعوا درون غرب داره اصلا اتفاق میافته. اون احمد فردید یه حرف خوبی میزد میگفت اسلام دین غربیه اون راست میگفت. البته فقط در همین زمینه. یعنی هم سنتشون یک چیز غربیه. یعنی اسلام. اسلام رو گرفتن سنت. و هم مدرنیته شون یک چیز کاملاً غربی هستش. این وسط مسئله ایران چی میشه؟ آخه ایران که اسلام نیست که. شما یک مسئله ای رو نمیتونید در عکس خودش خلاصه اش کنید که. رابطه ایران با اسلام رابطه دیو. رابطه انکار. یه مثلاً خیلی ساده براتون میزنم. وقتی مسلمونا اومدن ایران رو گرفتن ما یه سری مناسکی داشتیم. یکی از اونها نیایش کردن بود دیگه. چون دین ما با طبیعت بسیار همخوانی داره بر اساس چرخش خورشید روز رو به پنج بخش تقسیم کرده بودند. و پنج نوبت نیایش انجام میدادند. نیایشی که ایرانیان انجام میدن نیایشی ست ایستاده و رو به روشنایی فرقی نمیکنه که شما رو به آتش نیایش بکنید رو به خورشید نیایش بکنید یا رو به یدونه شمع نیایش بکنید. چون اشا که همون نظم کیهان هست نظم کل آفرینش هست و آتش نماد اشا هست بر روی زمین. بنابراین شما وقتی رو به آتش رو به روشنایی حالا میخواد خورشید باشه یا آتشی باشه که دست ساخت انسان باشه رو به آتش وقتی نیایش میکنید رو به اشا یعنی به سمت این نظم کلی و کلانی که درون هستی هست دارید نیایش میکنید. باری. این همیشه با دستانی برافراشته بوده. —. اوستانه یعنی گشونده شده. زستو یعنی دست. واژه دست از همین زسته میاد. در سانسکریت هستم. به هر حال. اینها اومدن دیدن که ایرانیان راست قامتانه این کار رو انجام میدن گفتن باید دولا بشید. یعنی استعمار اسلام خیلی چیز دقیقه. خیلی کارشون دقیق بوده. و کمر تمدن ایران رو اینجوری شکوندن اینا. یعنی ایرانی که با خدای خودش با ایزد خودش. ایزدی که برابندی هست از تمدن خودش از رابطه بسیار بسیار صمیمی ایرانی با طبیعت با عناصر. اهورا مزدا عصاره این فرهنگ هست. عصاره رابطه یک انسان ایرانی هست با طبیعت. اومدن این رابطه رو کاملاً با تیغ محمدی بریدن. و بعد این انسانی رو که تا به آن روز راست قامت ایستاده بود. با سری برافراشته در برابر خدای خودش ایستاده بود. و رابطه انسان با اهورامزدا در دین ما رابطه دوتا دوست هست. زئوشه. زئوشه یعنی دوست. یعنی عشق. یعنی دوستی. واژه دوستی از همین ریشه زوش میاد. و این رابطه رو کردن رابطه چی؟ رابطه بردگی. رابطه عبد. تمام این نومسلمون ها مجبور میشدن اسم خودشونو بذارن عبدالله. بدبخت ابن مقفع هم عبدالله ابن مقفع بود دیگه. روزبه بود. واژه روزبه رو ببینید. یعنی روز نیک. روشنایی نیک. روز یعنی روشنایی. از ریشه رئوچه هستش. و با روشنی و روز و اینها. روزگار. اینها از یک ریشه هست. روشنایی نیک رو شما ببینید با عبدالله. خب دیگه کاملاً متوجه میشید که چه اتفاقی در درون ایران روی داده. اینا اومدن کمر ایرانی رو به این صورت شکوندن. این یک. یعنی پنج بار در روز به جای اینکه ایستاده باشی. اصلاً روانشناسی یک آدم ایستاده، یک نیایشگری که ایستاده نیایش میکنه با یک نیایشگری که سر بر خاک میذاره اصلاً کاملاً متفاوت. بعد اومدن عنصر رو هم تغییر دادن. عنصر تمدن ایرانی آتش. عنصر اسلام خاک. و خاک تاریک. یعنی میزان نفوذ روشنایی در درون خاک تقریباً حداقله دیگه در طبیعت. در طبیعت زنده هیچ عنصری دیگه تاریکتر از خاک وجود نداره. البته خاک در

تمدن ایرانی چیز بدی نیست. ولی نماد این تمدن آتش. چون از همه عناصر اون رو پاکتر انگاشتن ایرانیان. و اینها اومدن خاک رو کردن عنصر خودشون. و ایرانی رو مجبورش کردن که از آتش، از روشنایی و فروغ بیاد به سمت تاریکی جایی که میزان آتش، میزان روشنایی درش به حداقل ممکن میرسه. بعد هم یک مهری گذاشتن جلوش که اون به اصطلاح تربت که اون مال ایران نیست. خاک حجاز است. و هر روز این باید سرش رو بماله به خاک حجاز. خب کاملاً از خودش تهی اش میکنند. و این آیین بردگی. آیینی که توش شکست خوردی. و هر روز باید این شکستو تجربه بکنی و هر روز به جای اینکه صورتت رو به اهورامزدا و روشنایی باشه پشتتو باید هوا بکنی به سمت آسمون. خب این خیلی کار زشتیه. هم کار زشتیه هم اینکه برای ایرانی یک شکنجه تئولوژیک اصلاً. این مسلمونای امروز رو نبینید که این مسئله دیگه توشون نیست. یا نسبت به این مسئله آگاهی ندارند دیگه. در حقیقت به صدای زنجیر پاشون به قول روسو خو کردن. ولی این درون ایرانیان خیلی براشون گرون تموم میشده. و این شکستی که طرف باید هر روز تجربه اش بکنه. هر روز این شکست رو در درون خودش باز تولید بکنه. تازه اون هم به زبانی که اصلاً نمیفهمه چیست. حالا من به محتوای این کاری ندارم که همش در رابطه با امور ذالّه و این چیزاست. ولی شما چون دعا‌های ایرانی‌شهری رو نگاه بکنید همش سرشار از روشنایی و سرشار از طبیعت هست. یعنی نزدیکی به طبیعت هست. حالا محتوایش هم که اون هم یک تجاوز دیگه ای هست اونم به کنار. ولی همین آیینی رو که شما باید هر روز به عنوان برده تجربه اش بکنید با یک زبان بیگانه بعد هم یه نفر قاری رو میارن میذارن اونجا هر روز اذان میگه. اصلاً اذان یعنی چی؟ اذان یعنی سرود فتح ایران. یعنی اینکه ای ایرانی تو شکست خوردی و هر روز من با این اذان تو رو یادآوری میکنم که تو بنده من هستی که تیسپون زمین خورده حجاز. که خالد بن ولید سرور رستم فرخزاد. که محمد ابن عبدالله سرور زرتشت سپیتمان. که عمر سرور کوروش و داریوش و بلاش. که عرب بر ایرانی برتر. اون حسین میگه دیگه. حسین و حسن توی جنگ مازندران در فتح مازندران شرکت داشتن و از حسین متنش هست که ایرانی بنده عرب هست و باید زن ایرانی رو گرفت و فروخت و ازش استفاده کرد و الی آخر. و کاری که اینا میکردن دیگه. محمد خودش بیش از هفتاد غزوه رو درش شرکت داشت. هفتاد جنگ انجام داده. همونطور که گفتم حقیقت محمدی بر روی تیغ شمشیر نوشته شده. ولی فرای این مسئله خب خیلی از عناصر دیگه ایرانی رو هم اینا اومدن وارونش کردن. مثلاً سگ توی فرهنگ ایران یک موجود بسیار مهم و پاک. ولی اسلام اومد گفت نه این نجس. یا سگ زرین گوش داریم ما که یکی از موجودات اساطیری بسیار بسیار مهم ایرانی هست. مال — ایران. کاربرد داره. حالا بعدها فرصت شد براتون توضیح میدم. یا فرضاً مراسم نسا در رابطه با مرده ها لاشه رو سگ — میکنن. به یک سگ نشون میدن. اینا به اصطلاح جزو فولکلور مذهبی ایران بوده. و سگ رو موجود خیلی پاکی میدونستن. یا مثلاً خوک. خوک اصلاً چیز بدی نبوده تو ایران. این خوک دیگه میشه اوج کثافت. یعنی تمام چیزایی که توی ایران خوب بودن بد میشن. یا فرضاً می شراب یک چیز بدی میشه. یا مثلاً یه حیوون دیگه ای که تو اسلام کاملاً اومدن وارونه اش کردن جغد. جغد یا همون بوف یک پرندۀ مقدس هست در فولکلور ایران. ایرانیان بر این باور بودن که یکی از پرندگان مقدس اهورامزدا هست و کل اوستا رو از حفظ. و بوف کل اوستا رو از حفظ. و اینا اومدن گفتن این بوف بسیار بدشگون. و کلاً اگه بخوایم با زبان امروزی صحبت بکنیم تمام نشانه های تمدن ایرانی، شما بخوای نشانه شناسی بکنی، اینا اومدن همه نشانه ها رو وارونه کردن. رو همین حساب هست که من میگم رابطه ایران با اسلام رابطه دیو چون در تصور ما اصل انکار رو ما

میگفتیم دیو. دیو negation هست. و فرزندگان ایرانی وقت متن ها رو مینوشتن واژه اهریمن رو که دیوان دیو هست، دیو همه دیوها هست، واژه اهریمن رو برعکس می نوشتن. یعنی این انکار بودن، این برعکس بودن، این وارونگی دیو حتی در اورتوگرافی ایرانیا هم تبلور پیدا کرده بود. اینا اومدن همه چی ایران رو برعکس کردن. همه چی رو چپه کردن. رو همین حساب شما هرچی رو در اسلام برگردونید ایرانی میشه. فرضا توی اندیشه سیاسی در نظر بگیرید. بر اساس مبانی تمدنی ما نهاد موبدی، یا خیلی فنی تر بگم، فر دین با فر شاهی امتزاج ناپذیرند. یعنی چی؟ یعنی یک موبد هرگز، per definitisn، بنا به تعریف، نمیتواند شهریار بشود. یک شهریار نمیتواند موبد بشود. تمام شهریاران، پهلوانان و نظامیان از کاست خشره میان بیرون. موبدان اصلا یک قشر دیگه ای هستن. توی هند هم همین. توی هند هم یک راجا، راجا یعنی شاه، یک راجا نمیتواند براهمان بشود. براهمان هم نمیتونه راجا بشه. شما در هیچ جای وداها نمیبینی یک پادشاه بشه براهمان. یک براهمان بشه پادشاه. این غیر ممکنه. توی چین هم همینطور توی ژاپن هم همینطور هم توی شیتو هم توی دائو. کسانی که سیاست انجام میدن نظامین. سیاست دست نظامیان. دین دست مردان دین یا زنان دین. خب مثلا بعد از حمله اسکندر ما فرای اینی که موبدان زن داشتیم ولی بعد از حمله اسکندر اصلا دین ایران رو زنان نجات دادن. زنان و بچه ها که در اون تاریخ سیستان هم بهش اشاره میشه. اینا اوستا رو حفظ میکردن چون اسکندر همه این موبدان رو کشت دیگه و زنان این دین رو نجات دادن که توی زمان اشکانیان دوباره آغاز شد به بازسازی کردن و ادیت کردن اوستا پنصد ششصد سال طول کشید تا زمان ساسانیان طول کشید این مسئله. یک پروسه بسیار بسیار وقت گیر و طولانی بود. برگردم به صحبت خودمون در اسلام این دوتا نهاد نه تنها در اسلام قبل از اسلام در مسیحیت چون مسیحیت بابای اسلام در اونجا این دوتا نهاد یکی هستن. توی یهودیت هم البته همینطور. یعنی امیر مومنین هم رهبر سیاسی هم رهبر دینیه. شما تو ایران از جمشید بگیرید بیاید تا یزدگرد سوم هیچکدوم از پادشاهان ایران رهبر دینی نبودن که. یا مرجع دینی نبودن که. اون نهاد موبدان موبدی سر جای خودش هست زرتشترو توم. اون نهاد شهریاری هم سر جای خودش هست. این دوتا دارن کار خودشونو انجام میدن. با همدیگه جهان رو آباد میکنن منتها در یک استقلال مدنی. در یک استقلال نهادی در تفکیک از هم. در این تفکیک و این جدایی اصول، من در یکی از متن ها توضیح دادم که چرا این دوتا اصلا نمیتونن با همدیگه یکی باشن، در این جدایی اصولی اینها هیچوقت نمیتونن با همدیگه اشتراک نهادی داشته باشند. حالا برعکسش در اسلام اینها هیچوقت نمیتونن از همدیگه جدا باشند. در زمانی که شما میای دین رو از سیاست جدا بکنی در درون اسلام در حقیقت داری چیکار میکنی؟ در حقیقت داری تجاوز میکنی به اسلام. و شما از یک مسلمان، حالا اسمشو سکولاریسم میخوای بذاری یا هر چی میخوای بذاری، شما به یک مسلمان راستین، مسلمان نامی نه، مسلمان راستین بیاید بگی که دین رو از سیاست جدا بکن عین این می مونه که بگی قرآن رو بسوزون. خب داری بهش زور میگی. چون از خود محمدش بگیری بیا تا امروز اینا همش یکی هستن دیگه. بعد راست میگن اینایی که میگن، خود خودشم گفته دیگه دینی که عین سیاست دیگه. سیاستی که عین دین. و خمینی حرف حق میزد. در درون چهارچوب مفهومی خود اسلام دارم میگم حرف حق میزد. و اینایی که میان میگن سکولاریسم و اینا اولاً که سکولاریسم اصلاً ربطی به این داستان ها نداره. تو خود غرب هم سکولاریسم یک چیز عجیب غریبی و بنجلی هست که اینا اصلاً جراتش رو ندارن بیان دربارش حرف بزنن. سکولاریسم چهارصد پونصد سال طول کشیده و اصلاً ربطی به جدایی مفهومی میان دین و سیاست نداره. آخه غرب کی اومده سیاست رو از دین جدا

بکنه. کلیسای مسیحی کی اومده بیاد بگه سیاست و دین از هم جدا هستن؟ همچین اتفاقی توی غرب نیافتاده. یه سری زمین هایی بوده که از کلیسا گرفته شده داده شده دست یه سری — ها. این — ها واحدهای جغرافیایی سیاسی هستن که توسط کشیش ها اداره می شدن. از اون کلیسای بزرگ گرفته شده داده شده به اینها. سیصد چهارصد سال هم این انتقال زمین از این جیب به اون جیب اتفاق افتاده. بعد هم زمان ناپلئون میان یک قسمت بزرگی از دارایی کلیسا رو ازش میگیرن. خب این چه ربطی به جدایی دین از سیاست داره؟ همین امروزش بزرگترین بانک جهان که bank of america باشه ۵۱ درصدش مال — است. خب شما متوجه میشید که منظور چیه دیگه. وقتی بانک پول آمریکا دستتون باشه خب همه چی دستتونه. حالا کاری ندارم که فرضا تمام پیدایش آمریکا یک پیدایش دینه. هم پیدایشش هم تکوینش و تا امروز هم آمریکا یک کشور دینی هست. فراری های پروتستان پاشدن رفتن آمریکا دیگه. کل انگیزه بوجود آوردن اون کشور انگیزه دینی بود. تدوین اون کشور و تمام اتفاقاتی هم که افتاد دینی بود. بعد هم نسل کشی که از سرخپوست ها انجام دادن خب اون هم که در معیت کریستف کلمب که اون زمان اتفاق افتاد خب کشیش های مسیحی هم پیاده شدن توی قاره نوین دیگه. و دمار از پدر این بدبخت ها دراوردن. وقتی در نظر بگیریم این چیزی هم که الان به اسم سکولاریسم دارن میگن کاملا شامورتی بازیه و همین امروز کلیسای مسیحی بزرگترین بنگاه مالی جهان هست. بیشترین میزان زمین رو در کل جهان کلیسا داره. بیشترین میزان پول رو در کل جهان کلیسا داره و بیشترین نفوذ رو هم کلیسا داره. خب وقتی شما یه ذره دو دو تا چهارتای تاریخ جهان رو بدونی و بدونید که ، احتیاج نداره حتما مارکسیست باشید، تا متوجه بشید که اقتصاد چقدر مهمه. یه مقدار جهان دیده باشید و تاریخ جهان رو بشناسید میدونید کسی که نفوذ مالی داره خب نفوذ سیاسی هم داره دیگه. حالا مگه حتما توی قانون اساسی آمریکا آیه های مسیح نوشته شده باشه؟ خب این رو شما میتونی خیلی نرمتر انجام بدی که دارن انجام میدن دیگه. بعدم اومدن جنگ صلیبی راه انداختن توی شرق به اسم تروریسم. خب اینا مزخرفه.

– بله و واقعا چه جنگ های خونینی. که واقعا وقتی آدم تاریخ رو نگاه میکنه از اون جنگ های صلیبی هم فراتر رفته

– نخیر غرب همیشه این جنگ رو با شرق داشته. ببینید از زمانی که ارسطو و پلاتون برگشتن گفتن که خارج از پولیس، اون شهرهای یونان رو میگفتن پولیس، بربریت حضور داره تا عاليجناب جرج بوش ما یک خط پیوند دهنده ای رو مشاهده میکنیم که همیشه خب ادوارد — اومده یک مقدار از این مسئله رو توضیح داده تو اون کتاب اورینتالیسمش. توی اون کتاب شرق شناسیش. ولی این خیلی قبلش وجود داشته. اصلا به دوران نوین ربطی نداره. این از همون ابتدا از زمان آتن وجود داشته. میاد مسیحیت روی همین اسب سوار میشه با این اسب میتازونه میاد جلو. اسلام هم روی همین سوار میشه. یعنی هر جا این مسیحیت این اسلام و این مسیحیت و اسلام آتنی، یونانی، وارد میشن درمینوردند. همه چی رو زیر و رو میکنن همه چی رو بین میرن. همه چی رو. یک آجر رو آجر اینا نمیدارن بمونه. و امروز وقتی شما میبینید که بلند میشه یارو آمریکاییه بلند میشه میاد اون طرف. و دور تا دور ایران رو اینا محاصره کردن. و ایران هم بهتون بگم ایران به اصطلاح کلید تمدن بشریته. شما این کلید دستتون باشه کنترل دارید به کل جهان. این کلید دست نباشه کنترل نداری. از اون اولش همینجوری بوده. از اون اول تاریخ که ما میتونیم دنبال بکنیم تا به امروز همین بوده. و هر موقع ایران سرفراز بوده ایران با خودش و در درون خودش بوده و تونسته اون پاکس پرسیکا اون صلح ایرانی رو برقرار بکنه. تا اونجایی که نفوذ شعاع

تمدن ایران میرفته و زور ما می چربیده صلح بوده و پروسپریتی بوده رفاه بوده پیشرفت بوده. زمانی که ایران همیشه در هم شکسته حالا به هر علتی تمام دنیا بهم خورده. به تاریخ برگردید هیچ استثنایی در این وجود ندارد. و این غرب فرقی نمیکنه غرب اسکندره غرب کنستانتین هست غرب والرین هست محمد عبدالله هست. این غرب همیشه در اندیشه درنوردیدن آسیا، شرق بوده و دیوار دفاعی تمدن شرق که شامل ایرانشهر هست، هند هست چین هست. این مثلث تمدنی و محتوای درونیش حالا این ژاپن شینتو هست و آسیای جنوب شرقی هست ما جنوب غربی ایم. فرقی نمیکنه. تمام این محتوایی که در درون مثلث وجود داره ایران دیوار دفاعی شرق در برابر غرب هست. هر بار ایران در هم شکسته اون عقبه تمدنی ما هم دچار اختلالات بسیار زیادی شده. ولی باید تاکید بکنم که بیشترین زیان ها رو همیشه ما خوردیم. چون در حقیقت ما خط مقدم شرق هستیم در برابر غرب و امروز هم الان ما بطور مضاعف غرب زده هستیم. هم با شترمرغ های فرهنگیمون، روشنفکران، به اصطلاح این مدرنیته ای که آوردن و هم با اسلام. و تا زمانی که ما به جای آزادی بگویم دموکراسی تا زمانی که به جای مردم بگویم nation تا زمانی که مفاهیم رو در زادگاه خودشون استفاده نکنیم، از این تبعید تمدنی خودمون خارج نخواهیم شد. و بهتون هم خیلی صریح و روشن بگم به هیچ سرانجامی هم نمیرسه این داستان. به هیچ سرانجامی نمیرسه. یعنی این اون رو میزنه اون اینو میزنه. این خودزنی تمدنی که ما داریم انجام میدیم. مردم از شکم مادرشون که خائن به دنیا میان که. این فرهنگ، این دو دو تا چهارتای فکری هست که انسان ها رو نسبت به ایران بیگانه میکنه. هی مردم از خودشون میپرسن این خاک چرا اینقدر خائن تولید میکنه. موضوع این خاک فرهنگیه. این فرهنگیه که درش از درون لولاش آورده شده بیرون. چفت و بستشو از دست داده. و این شکاف ها و این گسست های تمدنی که در درون ایران بوجود اومده. این خیانت موروثی رو اگه بخوایم دربارش صحبت بکنیم. این خیانت موروثی از درون این سوراخ ها هی میزنه بیرون. همین خمینی رو شما بگیرید. از اون بیشتر که نمیشه گفت که. این خمینی رو شما برش دارید ببرید هزار و پنصد ششصد سال عقب. برش دارید ببریدش توی سقد. برش دارید ببریدش توی خوارزم بذاریدش اونجا پیش یدونه خانواده ایرانی. خب چی میشه؟ طبیعتاً یک آدمی میشه، با اون استعدادی که داشت، خمینی آدم عقب افتاده ای نبود که یک چیز عجیب غریبی بود باید یه بار دربارش صحبت بکنیم. یه آدم گنده ای میشد. من شکی در این ندارم. شکی در این ندارم. یکی از مهمترین آدمای این قرنه. واقعا چیز عجیب غریبی بود. ولی منظورم اینه که این پیرامون فرهنگی مهم هست. ما هیچوقت این جنبش فرزندان کوروش و من هم به شما هم به تمامی دوستان پیشنهاد میکنم که هیچوقت در رویارویی با یدونه حزب الهی هیچوقت فراموش نکنید که از همه نزدیکتر به ایران اون حزب الهی دو آتیشه ست. چون اون روی مرز ایستاده. البته اگه از یه زاویه هم نگاه بکنیم از همه دورتر. اینم هست. ولی میزان نزدیکی اون به ایران به همونقدریه که میزان دوریش. و شما کافیه اون رو چیکارش بکنید؟ شما که نه در حقیقت اون شخص در درون خودش نسبت به این وارونگی خودش نسبت به دین اصلی خودش به ایمان اصلی خودش نسبت به میهن خودش نسبت به اون وارونگی آگاه بشه اون از همه زودتر ایرانی خواهد شد تا یکسری از این هرهری مسلک های مدرن و پست مدرن و نمیدونم سکولار و لیبرال و الان سکولار سبز و سکولار قرمز و یعنی شما در این بازار کویتی های فرهنگ مدرن ایران. شما هر چیزی رو واقعا انقدر توش جنسای بنجل وجود داره که آدم نمیدونه چه بگوید. یعنی هیچیش سر جای خودش نیست. و اون به اصطلاح شهری های ایران با این تبختلی که دارن و با این اعتماد به نفس کاذبی که دارن اسم اینا رو

میدارن امل. در صورتی که اصلا اینجوری نیست. اونا در درون چهارچوب خودشون یک سری اصولی رو رعایت میکنن. آخه این که نشد که هر کسی دوتا مایکل جکسون گوش کرد و ادای مدونا رو درآورد آدم باشه اون که اینجوری نیست بشه امل و عقب افتاده. خب این خیلی نگاه زشتیه. البته من نمیخوام اینورو دمونیزه بکنم نه. جامعه شهری ایران هم جامعه ایران. انسان غرب زده ایرانی هم یک قربانیه. فرقی نمیکنه چه اون مسلمان دو آتیشه چه این غرب زده دو آتیشه که میگن دیگه این حزب مشروطه میگه ایران باید از خاورمیانه اصلا باید بره بیرون. میخوان سوار فرقون بکنن تو خورجین برش دارن بیرن. کجا بره بیرون. یعنی چی این حرفا. مگه آبنبات قیچیه شما بذاری تو جیب از این ور دنیا بری اون ور؟ میگن باید هجرت فرهنگی بکنی. یعنی چی هجرت فرهنگی بکنی. از کجا به کجا؟ مگه زیر بته به عمل اومده ایران که هجرت فرهنگی بکنه؟ خب چرا به خودش برنگرده؟ چرا در درون خودش نایسته؟ یه نفر میخواد ببرش توی مدینه و حجاز چالش بکنه یه نفر میخواد ببره کنار میسی سیبی چالش بکنه خب چه فرقی میکنه؟ حداقل این مدینه نزدیکتره. راحتتر میشه برش گردوند. و واقعا هم اینطوریه. یعنی اون مسلمان دو آتیشه نسبت به اون مدرن دو آتیشه خیلی به ایران نزدیکتره. این چهرش خیلی شیکتر ممکنه باشه و اون چهرش زیاد شیک نباشه. منتها این شیکی این ظاهر رو شما نبینید وقتی در باطن نگاه میکنید بسیار بسیار از ایران دورتر هست. و وقتی که میره مسیحی میشه که اصلا دیگه واقعا کبوتر باخته ست. یعنی دیگه اصلا هیچی دیگه ازش نیمونه. بر میگردم به همون حرفم. در رویارویی با فرزندان این آب خاک فرقی نمیکنه. الان امروز نام یک قشرهای خاصی از ایران خیلی بد در رفته. هیچوقت نباید فراموش کرد که اینها همه در هر ایرانی مسلمان در درون خودش جنازه یک زرتشتی رو در درون خودش حمل میکنه. با قتل اهورامزدا هست که الله از درون حجاز بلند میشه میاد. منظورم این نیست که مردنی باشه. مردنی نیست بلکه بیدار هم شده امروز از همیشه بیدارتره. ولی اون اتفاقی که افتاده اون رویدادی که رخ داده این وارونگی این معکوس شدگی در درون هر فرد هم بازتولید میشه دیگه بنابراین ما هیچوقت نباید فراموش بکنیم که پشت هر ایرانی مسلمان یک زرتشتی قربانی شده پنهان هست. و یک آتشکده ای که در درون قلب این انسان تقریبا خاموش شده. و این آتش هست که در درون این قلب ها باید زنده بشه. رو همین حساب ما با دشمن رو به رو نیستیم. ما با دوستانی رو به رو هستیم که غبار روشن گرفته شده. کسانی که سخن عشق را فراموش کرده اند. ایمان راستین را فراموش کردند. این مسئله بسیار بسیار مهم است. هیچ وقت نباید از یاد برود که ما یک خانه تکانی تمدنی نیاز داریم. خانه تکانی وقت گیر هستش احتیاج به شکیبایی دارد بیش از هر چیز احتیاج به عشق دارد یعنی ما یک بخش سلبی داریم یک بخش ایجابی. اسلام از الف تا یای اش باید از ایران برود. نام وارونگی ناب ایران در درون اسلام ایرانی دارای بیشترین زاویه با آسمان دارای بیشترین زاویه با ایمان. در درون اسلام ایمان وجود نداره اصلا. چون ایمان ایرانشهری باور ایرانشهری استوار بر خرد ایرانشهری هست. در دینکرد میگه بزرگترین فرستاده اهورامزدا به سوی دام گیتیگ یعنی به سوی آفرینش مادی چه انسان چه طبیعت بزرگترین فرستاده خرد هست. خرد ذاتی، آست خرد. و توسط این آست خرد هست که انسان ایزد و طبیعت و هستی رو میشناسد. بنابراین هیچ رابطی میان یک انسان ایرانشهری و ایزدش که اهورامزدا باشه وجود نداره. هیچ مترجم رسمی ای میان زمین و آسمان آونگ نیست. در ادیان غربی چه اسلام چه مسیحیت نه یکی بلکه هزار و سیصد چهارصد تا مترجم داری که اون وسط بین زمین و آسمون دارن ترجمه میکنن و عقلی که در تمدن اسلامی هست اون عقل ذیل حوزه وحی هست که حوزه صدقش ذیل حوزه وحی. هیچگونه اعتباری در

انفکاک با وحی نداره. در صورتی که در ایرانزمین، حالا در هند هم همینطور در چین هم همینطور، ما اصلا پیامبر نداریم به این صورت. ما یک سری شاعر داریم شاعران عارف. شاعران میدوش شاعرانی که اهل دانایی هستن ولی به سنت ادبی خودشون هم کاملاً مسلط هستند. زرتشت هم یکی از اینها بود. به اینا میگفتن ریشی. از ریشه دیدن نگریستن. اینا بینشگر بودن. شاهد بودن. دارای شهود درونی بودن. و این رو به زبان ادبی بیان میکردن. اینها هیچکدوم و کالتی از طرف اهورامزدا برای بوجود آوردن شرع یا قانون بر روی زمین نداشتند. کل گاتاها شصت صفحه ست. بنابراین این خرد ایرانشهری مبنای دین یا دئناست مبنای باور هست. واژه دئنا یا دین از ریشه دئی یا دی به معنی دیدن و نگریستن هست. و هر انسانی که زاده میشود با خودش این بینش درونی رو یا دین رو بوجود میآورد. یعنی دین نگاه درونی اندیویدیوم نگاه درونی فرد هست نسبت به هستی. اون بینشی هست که شما از درون خودت میتراوی به درون جامعه نسبت به بیرون خودت اون دیدی که داری. و این با واژه دین در عربی که به معنای فرمان کسی رو رعایت کردن امر کسی رو رعایت کردن هست اینا همونوم هستن یعنی همصدا هستن. ولی کاملاً دارای معانی جداگانه و همونجوری که خدمتتون عرض کردم وارونه ای از هم هستن. نسبت به هم معکوس هستن. بنابراین ما کاری که باید بکنیم راه انداختن جنگ در درون ایران نیست. بلکه برعکس پایان دادن به جنگ. پایان دادن به این وارونگی تمدنی هست. بازسازی توازن تمدنی توازن ایمان هست. ایرانی با اسلام ایمانش رو از دست داد. این بزرگترین ضربه بود. ما از باور تهی شدیم. باوری که درونش طبیعت جا نداشته باشه باوری که در درونش عشق جا نداشته باشه. باوری که در درونش انسان به ماهو انسان جا نداشته باشه باوری که در درونش خرد خرد ذاتی انسان جا نداشته باشه و پایه هاش بر روی خرد استوار نباشه. خب این که باور نیست این جهل مضاعف. و جالب اینجاست که این دین غربی این شاخه شرقی مسیحیت همه آنچه که پیش از خودش رو وجود داشته میگوید جاهلیت. یعنی کوروش و زرتشت و آذرباد و سین و جاماسپ و بزرگمهر و تمام اینها نسبت به اون چهار تا و نصفی آدمی که از توی حجاز بلند میشن میان تمام اونها نسبت به اینها نادان و جاهلند. خب این شوخی تاریخیه. واقعا جک بزرگتر از این وجود نداره. این ایرانی از اصل خودش از اون نیستان جدا شده بریده شده باید به اون بازگردد. و دوباره قامت راست بکنه از این خمیدگی اجباری هزار و چهارصد ساله که کمرشو خم کردن که به یک خاک بیگانه سر فرود بیاره. سر بر مهر بیگانه بذاره. نسبت به یک آسمانی که زمینش رو فتح کرده اعلام وفاداری بکنه. از این باید خارج بشه. وقتی ما میگوییم یک آخوند نباید در ایران وجود داشته باشد به اون شخص آخوند که ما دشمنی نداریم اون هم یک فرزند ربوده شده این سرزمینه. ولی به محض اینکه این عبا رو بر دوش خودش میذاره به محض اینکه این عمامه رو بر سر خودش میگذاره. شناسنامه ایرانی خودش رو پاره میکنه و به دست باد میسپاره. پشتشو میکنه به پارسه. پشتشو میکنه به تیسپون پشتشو میکنه به خوارزم. و تف میندازه به صورت اهورامزدا و میره به سمت بیگانه. یک مثال ساده برای شما میزنم. شما تصور بکنید واحد هر قرن رو بکنید یک روز لذا چهارده قرن گذشته میشود چهارده روز درسته؟ این چهارده روز وقتی مقیاس بکنیم یعنی دو هفته پیش در جنوب ایرانزمین جنگی راه افتاده به نام قادسیه. در یک سو سپاه رستم فرخزاد هست. سپاه ایرانشهر هست با ایزدی به نام اهورامزدا در آسمان ایرانزمین با شهریاری به نام یزدگرد بر روی زمین ایرانزمین با پرچمی به نام درفش کاویانی که یادگار صدها استمرار تاریخی و تمدنی ایران هست. در اون سو، چهارده روز پیش، اینو از یاد نبرید چهارده روز پیش، هر قرن یک روز گرفتیم واحد تا ساده بکنیم ملموس بشه برامون که ما در کجای تاریخ ایستادیم و با چه پرسش های بنیادینی

روبه رو هستیم. و چه تعیین تکلیف تاریخی هر یک از ما باید انجام بدهیم از اون پاسداری که امروز دستش روی ماشه های دفاع از ایران هست تا اون بسیجی تا اون اپوزیسیونی که خارج از کشور هست تا هر یک از شهروندان ایرانزمین. وقتی میگم ایرانزمین فرای این مرزهای استعمار زده رو دارم میگم. و اون سر در برابر سپاه رستم خالدا بن ولید هست با سپاهش که با اون مسیحیان توش هستن. و خدای تازه به دوران رسیده ای به نام الله که از دل یهوه بیرون اومده و این دوتا سپاه در برابر هم قرار گرفتن. حال پرسش این است هر ایرانی چه تصمیمی میگیرد؟ چهارده روز پیش در کنار رستم می ایستد از تیسپون دفاع میکند؟ یا میرود به سمت سرداران قادسیه که صدام حسین ادعای میراثداری آنها رو میکرد. این پرسش یک پرسش بنیادین هست. و تا زمانی که هر ایرانی از زن و مرد پیر تا جوان بهش پاسخی صریح و بی پرده ندهد. نسبت به خودش تعیین تکلیف نکرده. این یک بدهکاری شخصیه که هر کس نسبت به خودش داره. حال اون خویشکاری اجتماعی اون وظایف مدنی که هر انسان نسبت به جامعه خودش داره و جامعه در حجیم ترین مفهومش یعنی استمرار جامعه در دل تاریخ اونم به جای خودش. ولی این امر شخصی رو هر کس باید انجام بده. بنابراین اون آدمی که میرود آخوند میشود و تمام هم و غم خودش رو میذارد بر اینکه ثابت کند که ایرانی جاهل است که زرتشت جاهل است که کوروش جاهل است که تیسپون و شوش و پارسه سرزمین کفر است و باید که فتح بشود تا که رستگار بشود از سوی حجاز و الهی که تا قبل از اون شن های داغ عربستان رو میشرد و بیاید ایران را فتح بکند تا ایران رستگار بشود. من فکر میکنم شمار بسیار زیادی از ایرانیان خواهند گفت آقا ما این افتخار اجباری رو نمی خواهیم. و تا اون فرد اون جامه ننگین رو از تن خودش در نیاره و یک شغل شرافتمندانه انتخاب نکنه و اگر هم میخواهد اهل کتاب باشد اهل کتاب های ایرانزمین نشود. ما به امور حقوقی کاری نداریم ولی در فرهنگ در امر هویت هیچوقت او ایرانی نیست نه تنها ایرانی نیست بلکه دشمن ایران است. بنابراین اون جامه تاریک اون پرده تاریکی که بر روی اینها افتاده اون رو باید دور بکنیم. انسان پاکی رو که درون هر بشری وجود داره، در این هیچ شکی نباید داشته باشیم، درون هر انسانی وجود داره اون بخش پاک رو باید زنده اش کرد. اون آتش انسانیت و عشق رو باید در درون اینها زنده کرد. بعضی ها مقاومت میکنن از دست رفته اند کبوترهای باخته هستن کاریش نمیشود کرد. زیاد هم نباید مته ته خشخاش گذاشت بعضی ها نميخواهند. کاریش نمیشود کرد. ولی مهم این هست که نگاه اصولی باشه. حجاز به ایران دشمنی و بدمنشی رو آورد. ما جنبش فرزندان کوروش به عنوان به روز شده رسیستانس ایرانی ما امروزی ترین بخشی از یک جنبش بلند مدت هستیم و فرای این بخش سلبی مون که مبارزه مون هست با غرب چه غرب مسیحی و مدرن چه غرب اسلامی. یک بخش ایجابی هم داریم که نسبت به شرق هست نسبت به چین نسبت به ژاپن البته نه چین مائویی. چینی که به اصول تمدنی خودش بازگشته باشه. این بخش ایجابی مون هست و مسلما در درون تمدن خودمون زرتشت و کوروش. من فک میکنم این یک نگاه فشرده ای بود نسبت به جنبش فرزندان کوروش تا حدودی مبانی فلسفیش تا حدودی نگاه تاریخی و تا حدودی هم بخش ایجابیش هم بخش سلبیش. چون هر دستگاه مفهومی باید یک بخش ایجابی داشته باشد و یک بخش سلبی. نه میتواند فقط سلبی باشد و نه میتواند فقط ایجابی باشد. باید راست را از ناراست، دروغ را از حقیقت جدا بکند.

- درسته فشرده هست. من فک نمیکنم با دانشی که شما دارید در یک ساعت یک چیزهایی یاد گرفت. پاسخ بسیار شفافی بود برای پرسش نخست. بسیاری از پاسخ ها در پرسش دوم در گفتار شما بودند. ولی

من باز پرسش دوم رو می پرسم از شما. تا اونجایی که احساس میکنید که نیاز هست درباره اون هم توضیح بدید. پرسش دیگه این هست که شاخصه ها یا همون ویژگی های ایدئولوژیکی اندیشه ای جنبش به صورت کلی چی هستن؟

- بله ببینید جنبش از اونجایی که نگاه تمدنی نسبت به امور داره و مسائل رو در سیاست خلاصه نمیکنه شاخص هاش هم شاخصه های تمدنی هست. سقف آسمانه هر تمدنی بر دو ستون استوار هست. یکی مادیت یکی معنویت. به طور عام و کلیش. البته اینها با همدیگه یک سری تداخل هایی هم دارن وقتی ما نموده های اجتماعیشونو بیان میکنیم. ولی ساده بخوایم بکنیم بحث رو این دو تا ستون هستن. که در بخش معنویت کلانترین و بزرگترین و حجیم ترین مفهوم معنوی که وجود داره دین. و در بخش مادی کلانترین مفهومی که وجود داره سیاست که تدبیر امور و گرداندگی امور جامعه هست. جنبش فرزندان کوروش با این نگاه تمدنی وظیفه خودش میدونه که ایران رو وارد یک پروسه بازسازی تمدنی بکنه. بر اساس مفاهیم بنیادین تمدن ایران شهری. حال کاملاً مشخصه. وقتی ما میخوایم بازسازی تمدنی بکنیم بر اساس مفاهیم بنیادین تمدن ایران شهری یعنی هم سیاست ایران رو امور مدرن رو و هم دین و فرهنگ ایران شهری رو میخوایم بازسازی بکنیم با داده های تمدن خود ایران شهری. وقتی میگوییم در ایران با ایران برای ایران اندیشیدن از یک همچنین نگاهی سرچشمه میگیره. دین ما دین بهی هست آیین زرتشت هست و سیاست ما آیین شهریاری ایران شهری. ما خیلی وقتاً میگیریم فرزندان زرتشت و کوروش این زرتشت و کوروش الگو هستن. نگاه ما نسبت به تاریخ نگاه کمتر ارجاعی و بیشتر منبعی هست. ما تاریخ رو به عنوان بازگشت گاه نمیبینیم. بلکه تاریخ رو به عنوان سرچشمه میبینیم. به عنوان مرجع نمیبینیم به عنوان منبع میبینیم. تاریخ چیزیه که در جریان هست. و به سوی آینده میرود. در اسلام هست دیگه که همش هی برمیگرده. دائم در حال برگشت. مسیحیت هم همینطوره همش داره برمیگرده. دائم نگاهش نگاه بازگرداننده هست. نه ما اینها رو به عنوان الگو میبینیم به عنوان سرچشمه میبینیم به عنوان منبع الهام میبینیم. هم زرتشت رو و هم کوروش رو که آنها هم خودشان در حقیقت برآیند تاریخ خودشان هستن. آنچه که پیش از خودشان وجود داشته. این دو تا ستون به اصطلاح دو تا قطب نمای دو سوی قطب نمای ماست. شمال جنوبشه. دیگه بقیه اش بستگی به زمان داره دیگه هر نسلی باید پیاد خودش به اصطلاح روایت و قرائت خودش را از این امور به دست بدهد. اختلافات سلیقه خودش را در درون این چارچوب حل بکند. چیزی بدی نیست. جامعه چند صدایی باید باشد. جامعه پلی فونیک باید باشد. روایت های گوناگون قرائت های گوناگون منتها آن چیزی که برای ما مهم است این است که ایران در درون خودش خودش را بازیابی بکنه. و اگر داد و ستد هم می کند داد و ستدی از روی داشته هایش باشد. نه از روی خلاء هایش. هی بلند کنیم برداریم ایران از خاورمیانه ببریمش بیرون. شما اگر می خواهید چیزی از بیرون بیاورید تو اول باید یک زمین سفتی زیر پات باشه بعد بتونی از بیرون یه چیزی بیاری. من به شخصه بر این باور هستم بخواید برآیند بگیریم از غرب ایران جز نکبت وارد نشده. لازم نیست اش میدونید؟ لازم نیست. اون طرف شما نگاه بکن به چین و هند و ژاپن نمیدونم کره و مالزی و اندونزی اصلاً شما فقط فرضاً رقص هند را در نظر بگیرید. در نمایش تئاتر هند در نظر بگیرید یا چین را در نظر بگیرید؟ حدود بیست و خورده ای هندی ها انواع و اقسام رقص های گوناگون خوب ایرانی هم همینطور. شما بلند شید برید تو اون پنجاب. خب نگاه کنید دیگه یعنی این قبالی خان که از توی ایران رفتند در پاکستان داره خواننده میشود. این دستگاه های بسیار بسیار گسترده

موسیقیایی که توی شرق وجود دارد. این به این معنی نیست که ما خودمان را به ویژه در زمینه هنر، نسبت به غرب ببندیم. خیر من خودم شخصا بر این باور هستم که سالم ترین و زیبا ترین بخش غرب موسیقیشه. در آن جایگاه غرب حرف نمیزنه. موسیقی جایی که کلام و مفهوم تموم میشه. شوپنهاور میگه اون اوج اوج هنر هستش. در آنجا واقعا غرب بسیار بسیار باشکوه است شما سوناتا باخ را وقتی بگیرید اگر موسیقی غرب را کلتش را بخواهید یک کلیسا در نظر بگیریم آن به اصطلاح — های باخ انجیل اش است. البته باید از موسیقی عذر خواست بخاطر این استعاره است. ولی خب من دارم در درون خود بافت غرب دارم صحبت میکنم. در آنجا نه، بسیاری امور هستش در درون غرب انسانهای بسیار بسیار نازنین و بزرگی رشد کردن پرورش پیدا کردند که در برابر این بربریت فرهنگی آتنی مسیحی ایستاده اند. جردانو برونو نیچه خیلی خیلی زیاد. بدلر، جیمز جویس. یعنی انسانهایی که واقعا حرفی برای گفتن داشتند و انسان های به اصطلاح قلب های سوخته ای داشتن. و در رابطه با خود یونان هم خدمتون عرض بکنم یونان بعد از به اصطلاح پلاتون و بعد از ارسطو هست که به انحراف کشیده میشه. شما قبلش وقتی می بینید حکیم های یونانی انسانهای بسیار بسیار که از آسیای کوچک می آمدند، تالس نمیدونم دموکریت، تا سقراط اینها انسانهای بسیار بسیار وارسته انسان های خوش فکر و عالی بودن و آدمای درخشانی رو دادن بیرون. بعد از پلاتون و ارسطو اصلا همه چیز زیر و رو شد. همه چیز زیر و رو شد. پلاتون میاد اصلا هومر رو میخواد آتیش بزنه. خب اینا آدمای خطرناکی بودن اصلا. آدم هایی مثل هزیود و اینها آنجا وجود داشتند. یعنی اون لوگوس آتنی آتش زد. این انفجاری که در درون هیروشیما اتفاق افتاد ریشه اش در همان لوگوس است. همان لوگوسی که پلاتون و ارسطو به اصطلاح با چکش خودشان با چکش فلسفه خودشان زدند صافکاریش کردند که بعد نیچه آمد با چکش خودش همه آنها را از بین برد. این پلاتون میاد میگه که در درون جمهور خودشان چیزی که ساخته واقعا یک بازداشتگاه شما اون جمهور رو بخونید — بخونید بازداشتگاه نازی هاست اصلا. و شاعرانی که از همون اول میندازی بیرون میگه اصلا همه شاعرا باید برن. محمد هم همین کار را می کند. محمد هم همه شاعرا را از بین می برد. کلی شاعر میکشتند اینا شاعرای که توی حجاز بودند. این جور نیست که قبلش اونجا هیچی نبوده. نه آنجا خیلی آدم حسابی هم زیاد بوده. اینا اومدن همه رو زدن. یعنی مسیحیت دیگه. محمد شمشیر شرقی مسیحیته. اومدن زدن نابود کردن اصلا. آن تمدنی که آنجا وجود داشت. باری واسه همینم این مسلمانان و مسیحیان و اینا با این پلاتون خوب جور در میان. با قبلش نه. هومر و هزیود و نمیدونم اینا اصلا جور در میان هیچکدوم جور در میان ولی اینها با همدیگر خیلی چفت و بست شان به ویژه از زمانی که آدمایی مثل اوریزین و اینا میان و دیگه یک ذره ته مانده های نابی هم که توی پلاتون وجود داره آنها رو هم آدمایی مثل اوریزین دیگه مسیحیزش میکنن، دیگه اصلا هیچی دیگه نیمونه. هیچی. ولی بازم تاکید میکنم تو همینجا هم انسان هایی که رسیستانس به خرج دادن زیاد بودن ولی ما برآیند رو بخواهیم در نظر بگیریم خیر برآیند کاملا منفی است. و سرچشمه سر شکن شده در به اصطلاح نابودی طبیعت، هولوکاست روزانه ای که ما از جانوران داریم میبینیم روزی میلیون میلیون گاو و گوسفند و مرغابی و پرنده در قفس به دنیا می آیند. در قفس بزرگ میشن و در قفس کشته میشوند تا این آدم ها سیرمونی بگیرند. خب ایرانیان که اصلا گوشت نمیخورند اصلا. یعنی این حیوان کشتی مفروطی که این تمدن لیبرال دموکرات امروز بوجود آورده. اول که آدمکشیه سرتاسر دنیا رو کردن بازداشتگاه. این آگامبه این فیلسوف ایتالیایی می گه دیگه، دنیا شده یه دونه بازداشتگاه. بعد هم که پدر طبیعت رو دارن در میارن. بعد اصلا

توی تمدن شان طبیعت اصلا وجود نداره. یعنی نه در مسیحیت نه در اسلام. جایی اصلا برای طبیعت نیست. دینی که طبیعت توش جا نداشته باشه خب شمشیر میشه بر علیه خود انسان. یعنی شما می پرسید که مبانی ما چی هستش جنبش فرزندان کوروش یکی از مهمترین امور ما طبیعت. و نه طبیعت نگاه ابزار گرایانه، خرد ابزاری، نگاه ابزاری با خرد ابزاری رفتن به سوی طبیعت مثل ارسطو. که جسمیت رو خلاصه اش بکنیم در ماده و ماده رو بخواهیم اندازه گیری بکنیم. خیر اون آسخردی که خدمت تان گفتم اون آسخرد فقط در انسان نیست که انسان تافته جدا بافته نیست که. فقط تو این هستی فقط این آدم موجود دو پا که از توی شکم میمون اومده بیرون این فقط عقل داره هیچکی دیگه عقل نداره. نیچه میگه اگه انسان ها یک پشه هم بودن. خودشان را به عنوان پشه هم خودشان مرکز ثقل جهان حساب می کردن. خب ما نگاه پشه را نداریم دیگه ولی خب پشه هم خودش رو مرکز ثقل میدونه دیگه. بعدم یه چیزی درست کردن به نام اعلامیه جهانی حقوق بشر که سکولاریزه شده مسیحیته. اعلام جهانی حقوق بشر برای خودش آدمیزاد کارت تبریک می فرستد. خب امروز بشر تبدیل شده به ویروس. من تاکید میکنم جریان فکری که طبیعت را در کنار انسان قرار ندهد و انسان و طبیعت را در یک کلیت نبیند آن جریان کاملا جریان ارتجاعی است. اون جریان جریان هم ضدانسانی است و هم ضد هستی. این نگاه به اصطلاح آتش نشانی داشتند نسبت به طبیعت رو من نمی گویم که این چهار پنج تا ارگان درست توی غرب که می آیند این نمیدانم گرین پیس اسمشون چیه نمیدونم. نه اینها برای به اصطلاح آرام کردن وجدان ناراحت غریبه. شوخیه اینا. شما تا زمانی که بنیاد فکری تو تغییر ندهید بنیاد اقتصاد تو سیاست تو دینت را تغییر ندهید و خودت را جزئی نه تنها جزء بلکه حتی ذیل طبیعت ندانی هیچ اتفاقی هیچ چیزی بهتر نخواهد شد. همین جنگل های آمازون همینجوری از بین خواهد رفت انسان همینجوری هی درخت خواهد کند. تیر و تخته درست خواهد کرد. همینجوری هی این مزخرفات اتمی خودش را آمریکایی که نگران بمب های اتمی نداشته ایران هستش ده هزار تا کلاهک هسته ای داره و همین جوری داره رادیواکتیو تولید میکنه و این داستان همینطور ادامه پیدا میکنه. این باید استاپ شود. و من فکر میکنم ایران یکی از پایه های، تمدن ایران شهری و مردم ایران یکی از ستون های این مبارزه با انسان محوری بیمار گونه تمدن غربی باید باشند. چه در مسیحیت چه در یهودیت چه در نگاه آتنی یعنی افلاطونی ارسطویی نسبت به جهان این موجود دو پا که هدایت میگفت حرف جالبی میزنه هدایت میگه که آدمیزاد یکسری روده است که به یک دهان چسبیده. همین انسان غریبه دیگه. بعد خودش که گوشت نمی خورد که آدم حسابی بود. تا زمانی که این نگاه تغییر نکند بشریت به انسان بودن خودش بر نمی گردد. ما تبدیل شدیم به ویروس طبیعت. تبدیل شدیم به یک گیوتینی یعنی تمدن انسانی تبدیل به گیوتین شده که در شاهرگهای طبیعت گذاشته شده. ببینید امروز بیش از سه میلیارد انسان در روی زمین گرسنه اند. بیش از سه میلیارد انسان در این جهان لیبرال دموکرات ما با اعلامیه حقوق بشر اش و با نمیدونم تمام نهادهای مدنی که درست کرده خیر سرش. بیش از سه میلیارد با روزی یک و نیم دلار دارند زندگی میکنند. یعنی در فقر در آستانه مرگ. خب این چه جای مباحثات داره؟ که روی این کره زمین به این زیبایی با این همه برکتی که بر روی این زمین وجود دارد، انسان دو پا عرضه اینکه شکم خودش رو سیر بکنه ندارد. آخه این چیه؟ این بعد خودش را شاهکار خلقت هم میدونه. اشرف مخلوقات هم میدونه. چه گلی به سر جهان زده آدمیزاد. واقعا چه گلی زده این پرسش باید پاسخ داده بشه. و این غرب اصلا واقعا یه ماتریکسه. غرب در مفهوم جغرافیایش من کمتر بکار میبرم. در ادامه بحث ها من بیشتر توضیح میدم. من بیشتر نگاهم مفهومی هست.

ایرانم غربه این ایران اسلامی غربه در جغرافیای شرق قرار گرفته منتها کاملاً غرب زده است. تمام این مدرنیستا تمام این مزخرفاتی که شما دارید می بینید فرق نمیکند شریعتی یا آل احمد با هم فرقی ندارند که. شاملو و به آژین که با هم فرقی ندارند دعواها دعوا در درون غربه چه شما، گفتم دیگه همون اول بحث گفتم، وقتی میگن جدال بین سنت و تجدد سنت شان غرب تجدد شان هم غرب اصلاً ربطی به ایران ندارد. سنتشان شرع مدرنیته شون هم به اصطلاح همون مشروطه شان است. خب یک دروغ بزرگ که در یک فرصت دیگر توضیح بدیم. بنابراین ما این غرب زدگی که در روی کره زمین وجود دارد شما در چین این رو امروز می بینید تا درون هند تا درون ایران بگیر تا جای دیگه این باید برداشته شود. خوشبختانه خوشبختانه در برابر این امروز داره ایستادگی به وجود می آید. چه در چین و چه در هند چه در ژاپن چه در ایران شما نیروهای را دارید میبینید که شاید بعضی هایشان حتی احتمالاً دارای این خودآگاهی که ما داریم از صحبت می کنیم نباشند. در فرصت های دیگه در رابطه با سپاه پاسداران صحبت خواهیم کرد. ممکن است بخش های بزرگی از سپاه پاسداران که هر چه بیشتر دارند تبدیل به سپاه ایران زمین میشوند. این صحبتی رو که ما داریم می کنیم زاویه ای که ما داریم مطرح میکنیم دارای خود آگاهی نباشند. یک نسل یا دو نسل باید بگذرد. باسه همین نگاه ما نگاه میان مدت است. ولی در یک ناخودآگاه بشریت در خود غرب هم داره این اتفاق میفته. امروزه انسان هایی هستند که اینجا بلند شدن در برابر این بربریت مسیحیت ایستاده اید. این بیدار شدن انسان و خودش را از درون این مغاک مغاک غرب در به اصطلاح در بیان مفهومی اش منظورم هستش خودشان را از درون این حفره از درون این سیاهچال بیرون کشیدند. فرای تمام مرزها دارد اتفاق می افتد. ما در آمریکای جنوبی بخشی از این رو داریم میبینیم. در ژاپن امروز داریم میبینیم در چین خوشبختانه بسیار بسیار این مسئله امروز عمیق شده و دیگه این آخرین لایه های غرب زده گی مائوئیستی هم دارد از بین میرود. و من مطمئن هستم که در یک یا دو نسل چین کاملاً به مبانی دائویستی خودش برمی گردد و باید از نفوذ مسیحیت که امروز شدیداً دارد در چین میسیون میکنه جلوگیری کرد از بلایی که قبل میخواهد بر سر هند بیاورد و این به اصطلاح سرطانی که هم سرطان اسلامی که به جون هند انداخته و هم سرطان کمونیستی که اون چپ های هند و آن بخش به اصطلاح هالیوودی بالیوودی که ادای انگلیسی بودن رو می خواهند در بیارن ولی هند به اندازه کافی عمیق هست. ایران دارد آهسته ولی به طور اطمینان آمیزی از درون این خود باخته گی تمدنی خودش میاد بیرون دیسکورس توی ایران هر چه بیشتر داره اسلام زدایی میشه روحانیت زدایی می شود. خوشبختانه روشنفکری مبتدل و بنجل ایران هرگونه مشروعیت رو دیگه داره از دست میده و داده همشون رفتن زیر چادر عبای منتظری و سی سال خامنه ای بود امروز منتظری. از چپ چپ تا راست راست شروع کردن اشک ریختن، روشنفکران رو میگم نه مردم، ریختن برای منتظری که تا همین چند وقت پیش حکم ارتداد را قتل میدانست و لذت جویی از دختر شیرخواره را جایز میداند در صورت عدم دخول. بین روشنفکری ایرانی زیر علم چه کسانی سینه میزنه. در هر صورت با این به اصطلاح بر آب ریخته شدن پته اینها ما داریم یواش یواش آغاز میکنیم نفس کشیدن. نباید انتظار دستاوردهای بزرگ در زمان های کوتاه داشت. ولی راه درسته مسیر درسته چشم انداز و افق روشن هستش. به هیچ وجه نباید اجازه داد به هیچ وجه نباید اجازه داد که سامانه سیاسی ایران توسط روشنفکری و توسط روحانیت به هم بریزد. به هیچ وجه نباید اجازه داد که غرب در کنار روشنفکری و در کنار روحانیت، مردم ایران را در برابر نیروهای نظامی ایران قرار بده و خون ریخته شود در درون ایران و قهر به بوجود بیاید در درون ایران. ما داریم به مسیر

درست می‌رویم. این فکر می‌کنم یک بخشی دیگر از این پرسش شما رو هم پاسخ داده باشم. این یکدست شدن امور در درون ایران در حقیقت این رستاخیز خشره‌ها رستاخیز چکمه پوشان رستاخیز یونیفورم پوشان ایران که هم اون‌یفورم پوشای ایران و هم هر جای دیگر وابسته ترین قشر و طایفه هستند نسبت به یک آب و خاک بسیار بسیار مثبت است. این تکنوکرات‌های بی‌هویت ایران که هر لحظه چمدان‌شان می‌گیرد از این ور دنیا به اونور دنیا می‌روند. اینها تا زمانی که علم و دانش‌شان را به هویت ایرانی گره‌نزنند و این هویت طبیعت‌گرا و انسان‌گرا منظومه صرفاً یک هویت سیاسی نه یک هویت تمدنی بنیادی باید باشد. تا زمانی که این اتفاق نیفتد و ما یک نسل جدیدی از تکنوکرات‌هایی که ایرانی بیاندیشند برای ایران با ایران در ایران بیاندیشند به وجود نیآوریم و این به اصطلاح زمین‌لرزه‌هایی که در متافیزیک ایران اتفاق افتاده و این تجزیه متافیزیکی که ما درش بسر می‌بریم در درون فیزیک ما بر روی زمین نظامیان قدرت رو در دست‌شان خواهند داشت و این کاملاً راه درستی است. و از درون این رستاخیز نظامیان است که سیاست ایران در میان مدت سامان پیدا خواهد کرد. دیگر طبقات ایرانی که اون زمان بهشون می‌گفتند دبیران امروز بهشون نمیدونم هر چیزی می‌خواهید بگذارید تکنوکرات‌ها یا فرضاً جامعه مهندسين، جامعه پزشکان، دانشگاهیان، کشاورزان باید در جای خودشان باشند. این دبیران و این به اصطلاح قشر اهل کتاب‌ها جای خودشان نظامیان باید سیاست دست‌شان باشد. شاه ایران همیشه از درون نظامیان بوده. این من فکر می‌کنم این چهارچوب را ما در نظر بگیریم، ما هر چه بیشتر داریم ایران‌شهری می‌شویم و با این بی‌آبرویی فکری که روشنفکری از خودش در طول ۱۰۰ سال گذشته چون بزرگترین دستاوردش همین انقلاب اسلامی بوده دیگه. این بی‌آبرویی بزرگی که از خودش به خرج داده و بروز داده خب این یک واکنشی را بوجود می‌آورد. صحبت‌هایی که ما الان داریم می‌کنیم. من فکر می‌کنم یک بخشی از این واکنش هست و تلاش‌هایی رو که این جوانان ایرانی دارن الان می‌کنن دارن میرن زبان پارسیگ همون زبان پهلوی می‌خوانند اوستایی می‌خونن شرق رو دارن مطالعه می‌کنن خودباوری خودشان را دارند تقویت می‌کنند. یک بخش غریزی است. الان بخشیش داره عمیق تر میشه. خب اینها همه واکنش نسبت به این بی‌بتگی مدرنستای ایرانی هستش دیگه. در میان مدت ایران را قوی می‌کند. چیزی که باید تحت هر شرایطی ازش جلوگیری بشه اینه که دوباره غرب به نیش دیگه بیاد بزنه. یعنی بیاد بمباران بکنن. نمیدونم این سبزه‌ها و اینها بیایند دوباره ایران را زیر رو بکنن و نمیدونم سکولار دموکراسی و دموکراسی لیبرال و یک چیزهایی که از خودشون درمیان هیچکی هم درست اصلاً نمیدونه چی دارن میگن اصلاً. همین الان هم دارن همدیگه رو تیکه تیکه می‌کنن. گنجی اونو میزنه اون یکی اون میزنه واقعا چهل تیکه اند و با این چهل تکه ای خودشان طبیعی هم هست این اسلام و مسیحیت همیشه همینجوری بودن. با این ۴۰ تکه ای متافیزیکی خودشان زمین ایران رو هم چهل تکه می‌کنند. شرق را می‌کنن واقعا حمام خون در این شک نباید داشته باشید.

- مثال خیلی جالبی شما زدید چند دقیقه پیش. واقعا اینا چمدون هاشون آماده است و به هیچ وجه به آنجا و اون آب و خاکی که اونجا هستن پایبند نیستند. یعنی هر لحظه آماده هستند که چمدونشون رو بردارند و بروند.

- بله نصفشون که اومدن الان **bbc**. متخصص و کارشناس **bbc**. نه خب این که پولمیکه ولی فرقی نمی‌کند شما توی **bbc** باشی یا در بیشاپور باشید. این تکنوکرات‌های ایرانی در خانه فکری ایران به سر نمی‌برند.

دانشگاه‌های ما چی تولید می‌کنن متخصصان خیانت به ایران. خیانت فکری می‌گما خیانت نباید لزوماً این باشد که شما بری اطلاعات سری ایران را بذاری در اختیار کاگ ب بگذارد. کاری که فرضاً چریک‌های فدایی خلق

میکردن یا حزب توده. این بخش سیاسی. نه شما می توانید نسبت به مبانی تمدنی یک سرزمین خائن باشی. و بفروشی خودت را. شما یک کلام فرضا در رابطه با آذرباد نمیدانید. یک خط دینکرد رو نمیتوانی بخونی. یا دیگر کوچترین وابستگی فکری فرضا به داستان سیاوش ندارید. یا اصلا نمیدونی ابن راوندی کیه یا نمی دانی ابن مقفع کیه. بعد تمام فکر و ذکر ت این میشه که نمیدونم روسو چی گفت یا نمیدونم ماکس وبر چی گفت ویتفوگل چی گفت نمیدونم بوردیو چی گفت رالس چی گفت تئوری عدالت رالس. حالا تئوری عدالت رالس خب حالا که چی؟ واقعا به چند من آخه؟ این چه ربطی داره؟ اون ابن سینا هزار سال پیش این یه بیست صفحه بیشتر در رابطه با اقتصاد نوشته توی آخرین متافیزیکش. بعد میاد توضیح میده که یک جامعه چطور باید اداره بشه و مثل کار را اینکه دولت موظف است برای یکایک شهروندان کار تولید بکند. این خویشکاری دولت. خب اون آن زمان اومده این را گفته خب برو رو اون کار بکن. البته خود ابن سینا کلی یونانی زده است یعنی اصالت ایرانشهری خودش رو از دست داده. ولی خب برو رو اون کار بکن یعنی چی تو هی بلند شی بری مونتاژ بکنی بیاری این طرف. داد و ستد هم که اگه میخواد باشه اسمش داد و ستد هستش اینکه همیشه همیشه گرفتن که. بعد هم می بینید که آدمهای حقیر از آب در می آیند دیگه.

- کاملا درسته. فکر میکنم همون مثال قدیمی آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم اینا دنبال داد و ستد نیستند دنبال چیزی هستند که در بطن این فرهنگ هست ولی اینها نمیدانند شوربختانه.

- این یکی از مفاهیمی که من درست کردم مفهوم ثواب تمدنی است. این اسلام و کمونیسم هم در واقع اسلام یا مسیحیت بدون الله یا بدون یهووه هست. شما الله شو برداری از روی کله مسلمانان همیشه کمونیست. باسه همین هم در سراسر این طول تاریخ اینا همیشه با همدیگه خویشاوندی داشتند. همیشه در کنار هم بودند و تا امروز هم هستند. و اینها فرقی نمیکنه که از کدوم طرف اومده باشند وقتی نگاه بکنیم اینها چه اسلام چه مسیحیت چه کمونیسم اینها انسان ها رو پشت و رو میکنن نسبت به خودشون. یعنی شما لازم نیست که بری توی زندان اوین بری توی کهریزک که ثواب بشی. شما وقتی مسلمان میشی مسیحی میشی ثواب میشی. و تمام خویشتی پیشین خودت رو انکار میکنی. میزنی زیرش. توی متون پارسیگ یا همون پهلوی اسنادی ما داریم از یک فرهاد نامی که مسیحی شده. یکی از این کسانی که اومدن مسیحیش کردن میسیونرهای رومی. بعد همه شون هم که میدانید

سریع کشیش می شوند که امروز هم همینه ایرانی هایی که می گویند مسیحی میشند شش ماهه کشیش می شوند. بعد گرفتنش چون اینها همه شون شروع میکردن اصلا تبدیل میشدن به جاسوسهای روم. و هست توی اسنادش که نوشته که دارد آرزو میکنه دعا میکند که هر چه زودتر سپاه خدا یعنی روم بیاد جند سپاه شیطان را که شاپور باشه ایران باشه سپاه شیطان را درهم بشکند. و نجات بده ما را. این جا را فتح بکند. و این خیلی چیز عجیب غریبی این مسیحیت اصلا. مسیحیان در حال فرار روم رو مسیحی کردن. چه مسیحیان چه مسلمانان وقتی در ضعف هستند در قدرتنند. یعنی بهترین احساسی که دارند احساس قربانی بودن و در آنجا تازه آنجا خلاق می شوند. بگذریم. روانشناسی مسیحیت و اسلام خیلی البته اسلام یک مقدار رو راستتر از مسیحیت. مسیحیت به مراتب موزی تر است. آنجا این آقای فرهاد خان که دیگه از ایرانشهر فقط نام فرهاد اش مانده است حتی حاضر نیست به زبان مادری خودش حرف بزند. حاضر نیست به پهلوی حرف بزند. یعنی اینجوری اینها زیر و رو می شوند و بعد از آمدن تبغ محمدی هم این ایرانیایی که از زور فقر و نمیدونم جزیه و به هر صورتی زرتشتیایی که عبدالله می شدند چیز نمی گرفتند دست شان تا آخر عمرشان تو آینه نگاه نمیکردند. چون میگفتند اگه تو

آینه نگاه کنیم چهره مجوس رو در آینه میبینیم. اینو اگه روانشناسی بکنید این پروسه توأبیت رو خیلی چیز وحشتناک و واقعا. یعنی طرف در آینه نگاه نمیکرده که مبادا اون چهره زرتشتی خودش رو ببینه. یعنی اونجوری انکار میشه طرف. خب این تجاوز روحی که به این آدم میشه فارق از وابستگی تمدنش فرقی نمیکنه شما این بلا رو سر کی بیارید. سر یه دونه سرخپوست آمریکایی بیارید یا سر یه دونه زرتشتی ایرانی فرقی نمیکنه. یا یه دونه دائوئیست چینی بکنیش کمونیست. اینا همشون زیر و رو میشن. و این مدرنیستای ایرانی و اینها وقتی شما میگید که دادوستدی اتفاق نیافته به این علت. شما وقتی اینجوری زیر و رو میشی در اونور پل که خرابش کردی دیگه چیزی نمیبینی که بخوای بهش نگاهی داشته باشی. فقط گیرنده میشی. دیگه جاده یه طرفه ست. حالا چه نامشو بذاریم اسلامیزیشن چه بذاریم یوروپیزیشن یا مدرنیزیشن فرقی نمیکنه نامشو چی بذاریم. تمام این مکاتیب غربی که به اصطلاح این لیبرال دموکراسی جدیدترین فرم مسیحیته دیگه. یعنی پشت این اعلامیه حقوق بشر که امروز اومدن باهاش میخوان ایران رو شرق رو فتح دموکراتیک بکنن، پشت این اعلامیه حقوق بشر صلیب عیسی مسیح. اون کشیش پروتستان اونجا برای بمب هیروشیما دعا خوند دیگه که خب با بمب هم میشه پیام مسیح رو گسترش داد. تمام اسنادش هست. بعد تازه توی ویتنام هم میخواستن این کارو بکنن و اعتراض میکردن که چرا نمیکنید این کارو کلی از این مسیحیا. در هر صورت این مسئله توأبیت باید دربارش صحبت بشه باید شکافته بشه. توأب تمدنی بودن چه هست؟ وقتی یه دونه مدرنیست ایرانی اگه بخواد گوش بکنه فک میکنه ما داریم چینی باهاش حرف میزنیم. اصلا توی مخیله اش نمیگنجه اصلا متوجه نیست. واقعا در ماتریکس به سر میره چون تمام اعصابش تمام شاخه های عصب های فکریش احساسیش در حصار کامل. اول یه نفر باید بیاد این لوله رو از توی گردن این بکشه بیرون این سیر اطلاعات ماتریکس قطع بشه تا اون طرف متوجه بشه که داره رویا میبینه اصلا. و دارن ازش به عنوان یه باتری ازش استفاده میکنن. هم انسان زینده در جغرافیای غرب، غرب فکری رو من دارم میگم هم انسان زینده در جغرافیای شرق رو تبدیل کرده به برده فکری خودش. کل جهان بشری رو کرده به یدونه باتری کل طبیعت رو کرده باتری. یعنی مسیحیتی که با ارسطو افلاطون با هم امتزاج پیدا کردن مرگ آورترین ککتلیه که بشرت از خودش ارائه داده. اسلام هم که دیگه اومده شده قوز بالا قوز دیگه اصلا دارن میخورن اصلا همه چیز رو درنوردیدن. همه چیز رو. نه از انسان چیزی گذاشتن نه از طبیعت. یعنی این یک ماموریت وجدانیه برای هر کسی که نسبت به این نکبت بگوید نه. در برابر این بایستد. ما به عنوان کسانی که از ایرانشهر میایم با تکیه به این تمدن ایرانشهری هست که این نه رو میگیریم. اون مکزیکی که در آمریکای مرکزی هست اون برزیلی اون باید با پشت دهی و تکیه به تمدن زیبای بومی خودش چون میدونید که مسیحیت در آمریکا همونجوری گسترده شد که اسلام در ایرانزمین. با خشونت و هلوکاست های زنجیره ای متوالی اتفاق افتاد. و اون معنویتی که در فرهنگ بومی آمریکا یا در فرهنگ بومی استرالیا هست با تکیه به این ادیان با تکیه به این مکاتیب فکری طبیعت گرا و خرد دوست، اون آفریقایی زیبا که اومدن تیکه تیکه اش کردن که این آقای سارکوزی تازه اومده اعتراف کرده که در نسل کشی رواندا دست داشته فرانسه متمدن فرانسه برآمده از انقلاب کبیر فرانسه که یکی از نکبت ترین رویدادهای تاریخ بشریت بود. اون انقلاب ننگین. در هر صورت باید ایستاد در برابر این مزخرفات بنجل مدرن و نمیدونم این چیزها. یک نگاه دیگر به طبیعت کرد. نگاه دیگر به انسان کرد. به هیچ وجه اینجوری نیست که قبل از انقلاب فرانسه جهان بربریت بوده. به هیچ وجه اینطور نیست که قبل از مدرنیته انسان بربر بوده. به هیچ وجه اینجوری نیست که کسی

که غربی نباشد مدرن نباشد آدم نیست سرش به تنش نمی ارزد. خیر. به هیچ وجه اینجوری نیست تا حدود زیادی برعکسه. بیان برن هند رو بینن بیان برن چین رو بینن بیان برن ایرانشهر رو بینن. فرهنگ در اونجاست. اونجا رو باید کشف کرد در عین حال نسبت به انسان نگاهی بنیادی انسانی داشت. فارق از نژاد فارق از دین فارق از وابستگی های اقتصادی. انسان رو در اتصالش با طبیعت و در اتصالش با انسان باید از نو کشف کرد باید از نو بازسازی کرد. و این جز خروج از غرب به عنوان یک مفهوم دست یافتنی نیست. بنابراین فرقی نمیکنه من ایرانی باشم یا غیر ایرانی باشم. باید از درون این مغربیت تمدنی که دچارش شدیم و به باور من بر شانه های عیسی و ارسطو و افلاطون ایستاده و ادامه پیدا کرده اومده شاخه های گوناگون پیدا کرده از درون این ماتریکس باید بیایم بیرون. و یک نگاه تازه نسبت به انسان و طبیعت بکنیم و دوباره آشتی بکنیم هم با خودمون و هم با طبیعت.

- من خیلی سپاس گزارم از تمام این توضیحاتی که دادید. اگر پروانه بدید این برنامه رو به پایان برسونیم. و در برنامه بعدی یعنی در گفتگو هفته آینده به دو سوال دیگه پردازیم. که اگر پروانه بدید همین الان هم اعلامش کنم. سوال نخست به این صورت خواهد بودش که استراتژی جنبش فرزندان کوروش برای آینده آباد و آزاد ایران چیست؟ و سوال دوم موضع گیری جنبش فرزندان کوروش در برابر موج سبز چیست؟ اگر مایل باشید در هفته آینده درباره این گفتگو کنیم.

- خیلی متشکر. صد در صد این کار رو خواهیم کرد. تشکر میکنم از شما که از راه دور این زحمت رو دارید میکشید. خیلی ممنون.

- من هم همینطور. بسیار بسیار سپاسگزارم و تا برنامه بعدی از شما خدانگهداری میکنم.

- خدانگهدار